

فرهنگی اسلامی در هند و پاکستان

این مقاله خلاصه بخشی از کتاب اسلام - صراط مستقیم نوشته آقای کنت و. مورگان می باشد. چون این بخش خود در اثر کثرت صفحات و جامع بودن مطالب آن بمثابة کتاب مستقلی می باشد برای تلخیص در نظر گرفته شد.

این بخش را آقای مظهرالدین صدیقی رئیس دائره تاریخ اسلامی دانشگاه سند حیدر آباد پاکستان که مدیر ماهنامه ادبیات اسلامی نیز می باشد و از نویسندگان و بزرگان کشور پاکستان محسوب میشوند برشته تحریر در آورده است این کتاب را آقای سید مهدی امین بفارسی ترجمه کرده است در این کتاب از مطالب زیر بحث شده است: «فرهنگ اسلام قبل از مغول؛ عهد مغول؛ تسلط انگلیس بر هند و پیدایش پاکستان و وضع کنونی اسلام در هند و پاکستان و.....»

دین اسلام بیشتر در زمان خلافت بنی امیه بوسیله ایران و آسیای مرکزی از طریق روابط تجارتي بین مسلمانها و هندوها و مسافرت مسلمانان بکشور هندوستان در افکار هندوان تأثیر عمیقی کرد بطوریکه سلطان «مالابار» نیز دین اسلام را پذیرفت و بدان گروید و بدین طریق شالوده فرهنگ اسلامی در هندوستان ریخته شد.

برای آگاهی از کیفیت پیدایش فرهنگ اسلامی در هند و پاکستان لازمست مقداری از تاریخ و سرگذشت آن دو منطقه را بررسی کنیم تا در لابلای آن نفوذ عمیق اسلام و سیر تحول آن در هند و پاکستان روشن گردد؛ تاریخ آن دو سرزمین را می توان چهار دوره مشخص تقسیم کرد:

۱ - دوره قبل از مغول . ۲ - عصر فرمانروائی مغول .

۳ - دوره تجزیه هندوستان بدو کشور هند و پاکستان - ۴ - دوره تسلط انگلیس بهندوستان و پیدایش پاکستان .

فرهنگ اسلامی در دوره قبل از مغول :

در این دوره که قریب ۹۳۳ سال بطول انجامید سرزمین هند مورد حملات سخت اعراب و افغانهای مسلمان قرار گرفت و باین طریق بذراسلام در افکار هندوها کاشته شد؛ اولین حمله اعراب در زمان خلافت ولید از خلفای اموی شروع شد، ولید لشکری تحت فرماندهی محمد بن قاسم بشهر سند که یکی از شهرهای مهم هندوستان بود روانه کرد و با استقبال گرم بوداییان آن خطه مواجه شدند زیرا آنها از دست خانواده ای از برهمنان که بر آنها حکومت داشتند بتنگ آمده بودند. حمله دیگری نیز در عهد اولین خلیفه عباسی و منصور دومین خلیفه عباسی و در عهد مأمون در سال ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری به هندوستان صورت گرفت ، این حملات گرچه آنجا را بصورت يك مستعمرة عربی در آورد ولیکن بعد از اینکه قدرت خلفای عباسی رو بضمف گذارد شاهزادگانیکه داعیه حکومت داشتند زمام امور را در دست گرفتند و دست مسلمانان را از کارهای حساس آن سرزمین کوتاه کردند .

حملات افغانها بر سرزمین هندوستان با حمله سلطان محمود غزنوی شروع گردید ، سلطان محمود که پادشاه خطه کوچک ترك نشینی در افغانستان بود از سال ۳۹۱ تا ۴۱۷ هجری هفده بار به هندوستان لشکر کشی کرد و نواحی سند و پنجاب را بتصرف در آورد ولی بعد از مرگ وی سلسله غوریان و ترکان سلجوقی آن سامان را از دست جانشینان محمود خارج ساختند، در سال ۵۷۲ هجری شهر مسلمان نشین مولتان را فتح و آخرین پادشاه غزنوی را منلوب نمودند بعد از وی فرمانروایان ترك شهرهای بنارس و بنگال را فتح و پایه های اسلام را استوار ساختند و تا سواحل شرقی هند پیش رفتند و بعد از وی یکی از غلامان ترك وی بنام قطب الدین ایبک مؤسس سلسله ممالیک بعنوان اولین امپراطور مسلمان هند؛ قدرت فوق العاده ای بدست آورد و بعد از ممالیک ترکان خلیج در سال ۶۸۹ ه در دهلی زمام امور را در دست گرفته و تمایز بین مسلمانان ترك و غیر ترك را از بین بردند و بدین طریق بتوسعه بیشتر فت اسلام كمك شایانی نمودند .

بعد از این سلسله خاندان طغلق مدت ۹۵ سال بر هند حکومت کردند و در عهد فرمانروایی این سلسله حملات تیمور بر قسمتهای شمالی هند شروع شد و پایه های سلطنت آن خاندان را متزلزل کرد پس از طغلقها سلسله سادات ، قدهلم کرده و مدتی سلطنت کردند تا اینکه بدست خاندان لودی که یکی از طوایف افغان بود از بین رفتند سرانجام این سلسله نیز بدست «بابر» قهرمان مشهور مغول برانداخته شد . در طول این مدتی که سلسله های مختلفی روی کار آمدند فرهنگ اسلامی چندان نفوذ عمیقی در میان مردم این سرزمین نداشت ، مخصوصاً در طول حکومت عرب ها

فرهنگ اسلامی نتوانست چنانکه باید و شاید پیش رود، فقط زبان عربی در عهد حکومت اعراب بر هند، پایای زبان فارسی قابل توجه است، در این دوره مراکز مرتب تربیتی در این سرزمین وجود نداشته و مراکز تعلیمات دینی منحصر بمساجد و معابد بوده است ولی از موقعیکه مبلغین اسماعیلی از مصر بدره سند نفوذ کردند کم و بیش فعالیت هائی در شهر مولتان داشتند و حکومت جداگانه ای نیز در نزدیکی شهر «ته» ایجاد کردند، در عصر این سلسله علما، و شعرای نامدار و قضات عالیقدر ظاهر شدند که صیت و عظمت فوق العاده ای پیدا کردند و از مالک همجواری نیز شعرای زبردست عرب و ایرانی بجهت هجوم مغول بان نواحی بسند و پنجاب پناه می بردند.

ولی اکثر فرمانروایان هندوستان اعتناء چندانی بدان شمندان دینی نداشتند زیرا آنها طالب آزادیهای بی بند و بار بودند و دانشمندان برای آنها محدودیتهائی ایجاد می کردند و چون صوفیان در سیاست کلی دولت دخالتی نداشتند بیش از علمای مذهبی مورد احترام پادشاهان بودند. بهمین علت طریقه های مختلف تصوف یکی پس از دیگری پیداشده و بترویج عقاید خود پرداختند در دوره قبل از مغول دو حوزه دینی در هندوستان وجود داشت: یکی حوزه اداره مساجد و رسیدگی بوجوه و اوقاف و نظارت در مصرف آن و کمک های مالی بمدارس، دیگری حوزه قضائی که قضات عالیقدری بر طبق اصول مذاهب چهارگانه اسلامی، احکام اسلام را اجراء می کردند.

... در عهد مغول:

عهد فرمانروائی مغول در هند از سال ۹۳۳ تا سال ۱۱۱۹ هجری باشکست سلسله لودی بدست «بابر» که از اعیان تیمور بشمار می رفت شروع میشود، بعد از وی پسرش بنام همایون که مردی ادیب و ریاضی دان بود بجای وی بحکومت رسید (۹۳۷ هجری) و دوره حکومت وی چندان طول نکشید زیرا با حمله عشایر پاتان از هندوستان فرار کرده بایران پناهنده شدند بعد از همایون پسرش بنام اکبر شاه بتخت سلطنت جلوس کرد در عرض پنجاه سال سلطنت وی ترقی و پیشرفت بی سابقه ای در تمام شئون اداری و فرهنگی آن پیداشد. و بعد از وی نیز پسرش جهانگیر بشاهی رسید (از سال ۱۰۱۴ تا سال ۱۰۳۸ هجری) و بعد از وی نیز «شاه جهان» از سال ۱۰۳۸ تا ۱۰۷۰ هجری حکومت کرد، آخرین امپراطور مغول در هندوستان اورنگ زیب پسر شاه جهان است که در سال ۱۱۱۹ هجری از دنیا رفت و بارفتن وی بحکومت عظیم مغول از هم پاشید و باقیام هندوها در سال ۱۲۷۴ بکلی از بین رفتند.

در عهد مغول فرهنگ اسلامی نفوذ عمیقی در افکار مردم آن سرزمین داشت، این امر نه از این لحاظ بود که حکومت آنها یک حکومت اسلامی بود بلکه مهاجرت مسلمانان از ممالک

همجواری بهند و آزادی کامل تبلیغ دین اسلام در آن ناحیه از جمله عواملی بود که سبب شد فرهنگ اسلامی در هندوستان در عهد مغول پیشرفت پیدا کند

در عهد سلطنت مغول امپراطوران با اعطاء پول به مساجد و مدرسین مدارس در توسعه علم و دانش و پیشرفت آن می کوشیدند ، شاه جهان در دهلی يك مدرسه سلطنتی بنا کرد و اورنگ-زیب مدارس متعددی تأسیس نمود .

دوره تجزیه هند؛ ستان بدو کشور هند و پاکستان :

زوال و انحطاط امپراطوری عظیم مغول با مرگ اورنگ زیب در سال ۱۱۱۹ هجری شروع می شود ، بعد از وی هرج و مرج عجیبی در سراسر منطقه حکومت دهلی پدیدار گردید ، از جمله «سیواجی» رهبر مقتدر گروه سلحشور «ماراتاها» از هرج و مرج استفاده کرده و در دکن حکومت کوچکی تشکیل داد و ای دیری نپائید که بدست احمد شاه فاتح مشهور افغانی از بین رفتند در خلال این کشمکش ها انگلیسها و پرتغالیها و هلندیها و فرانسویان از موقع استفاده کرده بعنوان دادوستد نیروهای در هند وارد کرده بنگال را تصرف کردند و مسلمانها را تحت فشار گذاشتند .

ولی خوشبختانه ادبیات اسلامی در این کشمکشها از خطرات محفوظ ماند حتی متفکرین بزرگی که تحول عظیمی در جامعه هند بوجود آوردند پیدا شدند از جمله شاه ولی الله بود که مقام شامخ علمی و افکار بلندش مشهور عام و خاص است ، فکر ایجاد پاکستان بتوسط مسلمانها از تراوشات فکری وی می باشد و نیز برای نخستین بار در هند قرآن را بفارسی ترجمه و تفسیر کرد و این عمل گرچه مورد اعتراض مردم و علماء محافظه کار عصر خود قرار گرفت لیکن خدمت شایانی ب عالم اسلام بود ، شاه ولی الله در تعدیل تناقضات و اختلافات مذاهب و تلفیق آنها و ایجاد جامعه اسلامی سعی بلیغی مبذول داشت و کتابی نیز در این باره بنام «الاحتراف بین الفقهاء» نوشته منتشر کرد .

بعد از شاه ولی الله مسلك و هایگیری به پیشوائی سید احمد بارلی (متوفی ۱۲۴۶) بكم خانوادۀ ولی الله در قسمت شمالی هند پیدا شد و با عادات و اعمال متداول مسلمین از قبیل زیارت بقاع متبرکه و ... بمبارزه برخاستند و مردم را بر ضد حکومت خاندان «سیک» در ایالت پنجاب شورانیدند لکن در اترخیا نت بعضی از پیروانش و مخالفت این فرقه با نفوذ انگلیسها مواجه باشکست شده در سال ۱۲۴۶ بقتل رسید و مریدانش دست از مبارزه برداشته دست بتأسیس مؤسسۀ دینی و فرهنگی «دیوبند» زدند و به تربیت علماء و روحانیون بزرگ پرداختند .

تسلط انگلیس، ابرهندوستان و پیدایش پاکستان :

باتسلط انگلیسها بهندوستان وضع مالی و سیاسی و فرهنگی مسلمانها رو بستنی گذارد زیرا فرمانروایان انگلیسی با آنها بدگمان بودند و از هندوها در مقابل مسلمانها پشتیبانی میکردند ولی فعالیت‌های «سید احمدخان» مؤسس دانشگاه اسلامی (علیگره) برای سرو سامان دادن بوضع فلاکت بار مسلمانها در ایجاد روابط حسنه بین انگلیسها و مسلمانها، هندوها را بتحریكات علیه مسلمانهای روشن و فعال واداشت و برای تفرقه بین مسلمانها از مسلمانان محافظه کار طرفداری کردند، سید احمد برای خنثی کردن این نوع تحریكات مسلمانها را از شرکت در کنگره ملی هند که خواهان ایجاد حکومتی داخلی تحت الحمايه انگلیس بودند جلوگیری کرد ولی مدتی بعد چون احساسات مسلمین بر ضد انگلیسها در اثر رفتار بیرحمانه آنها نسبت بترکان و اعراب جریحه دار شده بود بکنگره ملی هند پیوستند و لکن چون بعداً متوجه شدند که قانون اساسی هند حافظ حقوق اقلیت نیست بمخالفت با دولت هند بیرخاسته خواهان ایجاد کشور مستقلی شدند بالاخره در چهاردهم اوت سال (۱۹۴۶ م برابر سال ۱۳۶۷ هجری) موفق شدند کشور مستقلی بنام پاکستان بوجود آورند، پرواضح است که مقالات و فعالیت‌های خستگی ناپذیر «سید احمدخان» در فتح و پیروزی مسلمانها در ایجاد کشور مستقل پاکستان سهم بسزائی دارد.

از مریدان فعال «سید احمد» از همه معروفتر «شبلې» مورخ مشهور می باشد، وی يك مركز تعليمات اسلامی بنام «ندوة العلماء» در شهر لکهنو ایجاد کرد که درست در قطب مخالف عقاید سید احمد قرار داشت، در این مؤسسه با اینکه صرفاً يك مؤسسه مذهبی بود چند ماده جدید از قبیل زبان انگلیسی و... تدریس می شد از شاگردان ممتاز شبلې نیز «مولانا ابوالکلام» است و از نویسندگان و بزرگان مسلمانان هند بشمار می رفت مولانا قبل از جنگ بین المللی اول يك مجله هفتگی در کلکته منتشر کرد و تا سال ۱۳۷۷ هجری وزیر فرهنگ دولت هند بود، وی در اوائل جوانی طرفدار مرام پان ایرانیسم بود ولی در اوایل عمرش طرفدار قرص و محکم عقیده ناسیونالیسم هندی شد و در افکار مردم اثرات محسوسی گذاشت. از جمله افرادی که تحت تأثیر افکار وی قرار گرفت محمد اقبال لاهوری شاعر و دانشمند معروف معاصر بود (متوفی سال ۱۳۵۷ هجری) محمد اقبال طرفدار سرسخت مراجعه بدین و اخلاق سیاسی و مذهبی اسلام و از طرفداران دو آتشه مرام پان ایرانیسم بود. در آن موقع که متفکرین بزرگ هند از قبیل سید احمد خان و محمد اقبال بر رفع مشکلات مسلمین مشغول بودند يك سلسله مباحثات دینی بین مسلمین و مسیحیان در گرفت از میان این مجادلات دینی مسلک قادیانی وسیله «میرزا غلام احمد» از اهالی قادیان (متولد سال

۱۲۵۲) هجری ظاهر شد .

وی بعد از يك سلسله مناظرات قدم را از حد خود فراتر گذاشت و اول ادعا کرد که مسیح ثانی است ! و بعد از مدتی مدعی شد که همان مسیحی است که رجعت آن موعود است و بعد از آن ادعای پیغمبری کرد و خاتمیت پیغمبر را منکر شد و جهاد را که از اصول اساسی دین اسلام است مردود دانست و از همکاری با انگلیسها دفاع نمود ! ، این گونه عقاید افراطی سبب شد که سیل مخالفت با وی شروع گردد .

دکتر محمد اقبال نامه مفصلی به پانندیت جواهر لعل نهرو رهبر نهضت ناسیونال هند نوشت و مسلک قادیانی را بتغییر قبله از مکه معظمه بشهر قادیان متهم کرد و اعلام داشت که آنها از جرگه اسلام خارج هستند و بدین طریق کار قادیانیها در هندوستان بر سوائی کشید و همین بدنامی بود که باعث انشعابی در این فرقه شد و فرقه بنام لاهوریان ایجاد شد ، لاهوریان به نبوت غلام احمد معتقد نبودند و او را فقط بعنوان يك فرد مصلح می ستودند . قادیانیها هنوز هم در شهر «ربو» واقع در ایالت پنجاب برای خود تشکیلاتی دارند .

در موقعیکه اسلام در هند در معرض حملات کمونیست ها و اسکولاریست های هند که برای مذهب غیر از تشریفات ظاهری حقیقتی قائل نبودند قرار گرفته بود نهضت دیگر مذهبی برهبری «مولانا ابوالاعلی مودودی» متولد سال ۱۳۲۲ هجری در هند بوجود آمد و بجا نهداری از فقه و حدیث اسلام در مقابل حملات گروه «مدرنیست» بفقہ و حدیث پرداخت و مجله ای نیز بنام «کنگره مسلمین» منتشر کرد و نیز تالیفات وی از قبیل «جهاد در اسلام» و کتاب «مسلمانان و مبارزات سیاسی زمان» و کتاب «مراحل انقلاب اسلامی» و سایر مقالات وی تأثیر عمیقی در افکار جوانان و راهنمایی آنها داشت و در ضمن حملات سختی بحزب «مسلم لیک» کرده آن را متهم ساخت که برای ترقی مادی مسلمانان می کوشد و در این قسمت فرقی با برنامه ناسیونالیست های هندی نداشته و مبارزه آن حزب با هندوان بمنظور کسب قدرت و حکومت و جلب منافع تجاری و مادی میباشد .

مودودی بعد از فعالیت های زیادی توانست در سال ۱۳۶۰ هجری حزبی تأسیس کند . یکی دیگر از نهضت ها که رنگ مذهبی داشت نهضت خاکسار بود ، این نهضت را «عنايت الله مشرقی» هدایت می کرد ، مرام این نهضت ایجاد انضباط نظامی بین مسلمانان بود ، این نهضت نیز در اثر سوء قصد بجان محمد علی جناح مؤسس پاکستان رو بضمف گذاشت و از طرف دیگر ظنین شدن انگلیسها از ارتباط پیروان این نهضت با نیروی حزب نازی آلمان سبب شد که بیش از حد تحت فشار قرار گیرند و بتدریج متلاشی شده از بین بروند .

(بقیه در صفحه ۷۱)

ماده هشتم اعلامیه حقوق بشر - در برابر
 اعمالی که حقوق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار بدهد
 و آن حقوق بوسیله قانون اساسی یا قانون دیگری
 برای او شناخته شده باشد ؛ هر کس حق رجوع مؤثر
 به محاکم صالحه دارد .

دادخواهی در اسلام

* راه‌های جلوگیری از تجاوز

* حق گرفتنی است !

* نمونه‌ای از تاریخ در اسلام

انسان مانند دیگر جانداران ، دارای غریزه حب دات و علاقه بخویش است ، همان‌طوریکه در عالم حیوانات ، این غریزه تند و سرکش باعث میشود : آنهائیکه دارای نیروئی فراوان‌تر و حرب‌های برنده ترند ، بحکم و الحق لمن غلب یعنی : بیاقوی شواگر راحت جهان طلبی - که در نظام طبیعت ضعیف پامال است « یکه تاز میدان شده ، حقون دیگران را تضییع ، و بردامنه ستمگریها و تعدیه‌های خویش بیافزایند ، همچنین در عالم انسانها نیز ممکن است نوعاً قضیه چنین باشد .

درست است که آدمی مانند حیوانات محکوم غرائز نیست ، او دارای خرد و قوه تشخیص است ، او دارای عاطفه و حس رأفت و نوع دوستی است اما در عین حال ، گاهگاهی غرائز سرکش آنچنان طوفان سهمگینی در اندرون وی پدید می‌آورد که ده‌ها ناخدا چون : خرد ، قوه تشخیص ، عاطفه و حس ترحم عنان اختیار از کف داده ، تسلیم بی‌چون و چرای آنها میشوند !

روی این حساب ، تجاوز از مرز حدود و حقوق در جوامع بشری ، امری قطعی و اجتناب-ناپذیر خواهد بود ، آیا در این صورت چه راهی برای جلوگیری از تجاوز می‌توان تصویر نمود ؟ آیاتنها تربیت اخلاقی ، دستورهای ارشادی ، بیدار ساختن ضمیر و نظائر اینها می‌توانند تعادل و امنیت را در جامعه برقرار ساخته ، از تجاوز و تعدی جلوگیری نمایند ؟ شکی نیست که بررسی و تجزیه و تحلیل‌های حقوقی و تجربی خلاف این نظریه را به ثبوت رسانده و پاسخ رانفی اعلام نموده است پس چه باید کرد ؟ راه چاره چیست ؟

اسلام بعد از آنکه وضع یک سلسله مقررات جامع‌الاطراف ، وظائف همه‌جانبه انسانهارا تعیین نمود ، برای متخلفین و آنتهاییکه از مرز وظائف گذشته ، دست تعدی بحقوق دیگران دراز کرده‌اند ، راه‌هایی مقرر کرده که هر چه نظامها و قوانین موضوعه بشری در بعضی از آنها با اسلام شریک است ولی می‌توان بطور مجموع ، آنراها را مختص باسلام دانست .

ماذیلا فهرست و اربا آنراها اشاره می‌کنیم و البته خوانندگان محترم بایستی تفصیل آنها را از کتب فقه و روایت بدست بیاورند :

۱- تحریک عواطف : اسلام از راه توجه دادن مردم باینکه همه از یک پدر و یک مادرند (۱) وجدان آنان را بیدار می‌سازد و بآنها هشدار می‌دهد که : از نظر عواطف خانوادگی نیایستی دونفر برادر باهم خصومت ورزند و مانند دودشمن کینه‌توز ، بجان و مال و حیثیت یکدیگر تجاوز نمایند چنانچه اختلافی هم در میان نشان پدید آید ، باید آنها را صلح داد ... از اینجهت در سوره حجرات بعد از آنکه اینمطلب را نقل می‌کند که : اگر میان دودسته از مسلمانها مبارزه و کشمکش پدید آمد ، باید میان آنان آشتی بر مبنای عدالت پدید آورد ، باین نکته نیز اشاره می‌نماید : «انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون یعنی : پیروان اسلام باهم برادرند میان برادران صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا به پرهیزید ، شاید مورد لطف او قرار گیرید» (۲)

۲- هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت : اسلام معتقد است ، جهان دارای نظم و حساب مخصوصی است که اجتناب از آن غیر ممکن است هر گز ممکن نیست بونه خربزه ، حنظل و یا بونه حنظل گلابی بدهد ، بنا بر این بذره‌های عملی که از طرف بشر در مزرعه دنیا پاشیده میشود خواه خوب و خواه بد ، چه در دنیا و چه در آخرت ، ثمره تلخ ، یا شیرین خود را حتماً خواهد داد : الا تزر وازرة وزراخری ، و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعيه سوف یرى ، یعنی : کسی نمی‌تواند بار دیگری را بردارد و نیست برای آدمی جز آنچه که کوشیده ، و بزودی نتایج کوشش خویش را

(۱) یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی (سوره حجرات آیه ۱۳) (۲) حجرات آیه ۱۰

خواهد دید، «لا یكلف الله نفساً الا وسمها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت یعنی: خداوند، هیچ فردی را جز با اندازهٔ طاقت او تکلیف نمیکند، هر کاری کرده خواه خوب و خواه بد، پاداش و کیفر خود را بدنبال دارد» (۱).

اسلام میگوید: هر کس دست تجاوز از آستین بدر آورد، دست تجاوز کار دیگری بر او مسلط خواهد شد. «من سل سيف البنی قتل به و من حفر لایخیه بئراً اوقعه الله فیه» (۲)
 روی همین حساب است که اسلام، تغییر سر نوشت ملت‌ها و گسترش فساد و بدبختی در میان آنان را که از آتش آن میسوزند و همچنین زوال و انهدام قومی و جانشین شدن قومی دیگر را معلول کردار و عکس العمل کارهای آنان میداند «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینفروا ما با نفسهم یعنی: خداوند سر نوشت ملتی را عوض نمیکند، تا آنکه خود آنان سر نوشت خودشان را عوض کنند» (۳)
 «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس یعنی: فساد و تباهی در خشکی و دریا بواسطهٔ کارهای مردم آشکار گردید» (۴)

بنابراین، این طرز تعلیم و تربیت، خواه ناخواه تا حد و زیادی، روح‌طفیان و سرکشی را در آدمی کشته، بشریت را از تضییع حقوق دیگران و تجاوز بجان و مال و حیثیت آنان بازمی‌دارد.

۳- ۴ نظارت عمومی - تشکیل محاکم صالحه

تأثیر راه‌های گذشته را در جلوگیری از هر گونه تخلف و تجاوز، نمیتوان انکار کرد ولی تنها آنراها برای تأمین عدالت عمومی کافی نیستند زیرا همانطوریکه گفته شد، ممکن است هیچ‌کس روحی تمام‌دستورهای اخلاقی و تربیتی را زیر پا نهد و آدمی را بگناه و تضییع حقوق دیگران سوق دهد، و بعبارت دیگر، این راه‌ها خاصیت الزامی ندارند، بنابراین اسلام، برای کسانی که راه‌های گذشته نتوانسته آنان را از بیعدالتی و تجاوز بازدارد، راه سوم و چهارمی قرار داده که نتیجهٔ آنها ضروری و حتمی است و آنراها عبارت است از: ۱- امر بمعروف و نهی از منکر است که توضیح آن نیازمند مقالهٔ جداگانه است ۲- تشکیل محاکم صالحه و تشریح قوانین حدود و دیات و مجازات‌ها، گرچه مادر شمارهٔ آینده، تحت عنوان «اسلام و محاکم صالحه» در بارهٔ اهمیت تأثیر این راه، در جلوگیری از گناه و تجاوز، بحث و گفتگو خواهیم کرد ولی در

(۱) النجم آیه ۳۸-۳۹-۴۰

(۲) نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۳۱ - غرر الحکم - ۶۸۱

(۳) رعد آیه ۱۱ « (۴) روم آیه ۴۱

اینجا لازم است موضوعی را که جنبه مقدمه برای بحث آینده دارد ، یعنی ترغیب بپادخواهی و اینکه حق گرفتنی است مورد بررسی قرار داده نظر اسلام را درباره آن بیان نمائیم :

حق گرفتنی است

حق خواه تکوینی و خواه تشریحی، بدون تلاش و تحمل رنج، عائد نمیشود ، در بدست آوردن آن فعالیت و مبارزه لازم است مثلاً یک درخت برای بقاء حیات خود ، از یکطرف باید ریشه خود را با عمق زمین فروربرد و مواع را از سر راه خود برداشته ، مواد شیمیائی زمین را که مایه حیات و حق تکوینی اوست جذب نماید و از طرف دیگر لازم است برای جذب نور ، سر با آسمان برافراشته ، فعلیتی از خود نشان دهد و گرنه محکوم بمرگ خواهد بود . گاه گاهی این فعالیت و مبارزه آنچنان شدید است که ممکن است فشار نیروی ریشه و یاتنه درخت سنگهای محکم و یا سقف ساختمانی را برترکاند و با عمق زمین و فضای آزاد راه یابد . آیا این فعالیت برای چیست ؟ جز برای گرفتن حق است ؟ آیا زمین و فضا بدون فعالیت درخت حاضرند حشش را باو بدهند ؟ مسلم نه ! برای روشن شدن مطلب ؛ مثال دیگری میزنیم : پیش از آنکه کودک متولد شود ؛ آفریدگار جهان غذای متناسب او را که ضامن بقاء اوست در پستان مادرش فراهم میکند هنگامیکه طفل بدنیامیآید ؛ غذای او در مخزن پستان مادر آماده است ؛ حال اگر مادر مهربان ؛ سر پستان در دهان کوچک فرزند خویش بپندولی کودک از مکیدن آن ؛ خودداری نماید و حق خود را از آن دریافت نکند آیا چنین کودکی محکوم بمرگ نیست ؟

برای بقاء کودک لازم است ؛ هنگامیکه پستان در دهانش گذارده میشود ؛ از یکطرف با انگشتان ظریف و کوچک خود فشاری بر آن وارد آورده ؛ شیر را در جریان بیاندازد ؛ و از طرفی هم بادهان کوچک خود پستان را مکیده ؛ حق خود را دریافت نماید و گرنه این حق تکوینی نصیب او نخواهد شد .

گرچه در این زمینه مثالهای فراوان بعنوان شاهد ؛ میتوان آورد ؛ ولی فکر میکنیم با همین دو مثال خواننده محترم به مقصود نزدیک شده باشد زیرا حق تشریحی در این قسمت ؛ مانند حق تکوینی است ؛ باید حق را دریافت کرد و در راه بدست آوردن آن تلاش و فعالیت نمود .

روی همین جهت است که اسلام مردم را دعوت با حقاق حق میکند و چنانچه حقوق کسی مورد تجاوز دستبرد دیگران قرار گرفته باشد ؛ بشخص مظلوم اجازه میدهد ؛ برای استرداد آن تا مرحله جان بکوشد و چنانچه در این راه کشته شود ؛ در زمره شهداء محشور خواهد شد (۱) .

با آنکه روح اسلام با جنجال راه انداختن؛ داد و فریاد کردن؛ شعارهای تند و زنده دادن بد گوئی کردن و نظائر اینگونه کارها مخالف است ولی در صورتیکه حق کسی مورد تجاوز شخص ستمکاری واقع شود و راه منحصر بامور یاد شده باشد در این صورت اسلام اجازه میدهد نه تنها با وسائل یاد شده بلکه بهر وسیله ای که ممکن است داد مظلومیت خود را بگوش مردم رسانده؛ احساسات عمومی را علیه شخص متجاوز تحریک نماید تا در نتیجه بحقوق حقه خویش نائل آید «لایحِبُّ اللهُ الجَهرَ بالسَّوءِ مِنَ القَوْلِ الاَمنَ ظَلَمَ وَكانَ اللهُ سَمِيعاً عَلِیماً یعنی: خداوند آشکار کردن بدیهای دگران را دوست ندارد مگر از ستم دیدگان و خدا شنوا و داناست» (۱).

علی علیه السلام در یکی از جملات کوتاه نهج البلاغه درباره دفاع از حق و مبارزه در راه بدست آوردن حقوق از دست رفته چنین میگوید: «لناحق فان اعطيناه؛ والارکبنا اعجاز الابل وان طال السرى» محمد عبده در شرح این جمله چنین مینویسد: برای ما حقی است چنانچه آنرا باسانی بما دادند؛ چه بسیار خوب و گرنه در راه بدست آوردن آن؛ هر گونه رنج و مشقت را تحمل خواهیم نمود و مانند کسی که پشت سر دیگری سوار شتر میشود و راه دوری را می پیماید چگونه برای رسیدن بمقصد؛ ناگزیر از تحمل هر گونه مشقت و شکنجائی است ما هم برای استرداد حق خود هر اندازه که ممکن باشد کوشش خواهیم کرد» (۲).

اسلام نه تنها بشخص ستم دیده حق دفاع و احقاق حق میدهد؛ بلکه بدولت اسلامی دستور میدهد؛ همه گونه وسائل آسان را برای داد خواهی و عرض حال او فراهم سازد. فرمانیکه امیر مؤمنان (ع) برای مالک اشتر صادر کرده در این باره چنین میفرماید: «واجعل لذوی الحاجات منك قسماً تفرغ لهم فيه شخصک؛ وتجلس لهم مجلساً عاماً فتتواضع فيه الله الذی خلقک وتقعدهنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک حتی یکلمک منکمهم غیر متعق فانی سمعت رسول الله (ص) یقول فی غیر موطن: لن تقدر سامة لا یؤخذ للضعیف فیها حق من القوی غیر متعق یعنی: قسمتی از اوقات خود را برای کسانی که بتو نیازمندند؛ اختصاص ده و در مجلس عمومی بنشین؛ و برای خدائی که ترا آفریده فروتنی نما؛ لشکریان و یاران از نگهبانان و پاسبانان خود را از آنها بازدار؛ تا ساختگوی ایشان بی ترس و واهمه با تو سخن بگویند؛ زیرا من بارها از پیغمبر شنیدم که میفرمود: هر گز امتی که حق ناتوانان را بدون ترس و نگرانی از زورمندان نگیرد روی سعادت را نخواهد دید» (۳) البته در این زمینه روایات زیادی در دست است که بخواست خدا؛ در مقاله

(۱) سوره نساء آیه ۱۴۸ برای توضیح بیشتر این آیه رجوع شود به تفسیر المنارج ص ۶-۵

(۲) نهج البلاغه عبده ج ۳ ص ۱۵۵

(۳) نهج البلاغه ص ۱۰۱۲

آینده (اسلام و محاکم صالحه) به بعضی از آنها اشاره میشود .

نمونه زنده‌ای از تاریخ اسلام

یکی از امتیازات بارز اسلام اینست که : همواره میکوشد : گفتار را با کردار توأم کند و قانون را در حق همه بطور مساوی اجرا نماید ، نمونه‌زیر بهترین گواه این حقیقت است زیرا بطوریکه ذیلا خواهیم دید ، پیغمبر اسلام ، عملا این درس را بمردم آموختند که هر کسی از افراد ملت باشد ، حق دارد ، در مقام استرداد حق و داد خواهی برآید و لو آنکه طرف مقابل از افراد منتفذ مملکت باشد .

مؤلف کتاب « حدیث الرضا » مینویسد : روزی ، عربی بادیه نشین در حالیکه آثار خشونت و عصبانیت از چهره و گفتارش بچشم میکشید در جمعی که پیغمبر یا یارانش تشریف داشتند وارد شد ، و از آنحضرت طلبهای خود را درخواست میکرد ، یاران پیغمبر بمرد عرب چنین گفتند : وای بر تو میدانی با چه کسی سخن میگوئی ؟ او پیغمبر اسلام است ! دور شو ، چنانست باو چنین گستاخی میکنی ؟ مرد عرب در جواب یاران پیغمبر گفت :

چرا با من چنین میکنید ؟ آخر من از او طلبکارم ، من حق خودم را میخواهم ... ؟ در این هنگام پیغمبر اسلام رو بیاران خود کرد و فرمود : چرا با کسی که دارای حق است و حق خود را درخواست میکند چنین معامله ای میکنید ؟ آنگاه فرستاد مبلغی وام گرفت و از آن مبلغ بدهکاریش را داد و مقداری هم اضافه بر میزان بدهکاریش باو بخشید و از او معذرت خواهی نمود .

مرد عرب گفت : یا محمد وفا کردی ، خدا بتو پاداش نیک دهد .

در اینجا بود که پیغمبر اسلام آنجمله تاریخی را فرمود : « آن مردمیکه حقوق ضعیفان را از زورمندان بدون نگرانی نگیرد ، هرگز زوی سعادت و نیک بختی را نخواهند دید » (۱)

(۱) حدیث الرضا (ص) ۴۶

عزت نفس

« امام صادق (ع) میفرماید : « خداوند امور مر بوط

بمؤمن را بخود او واگذار نموده ولی باو اجازه نداده است که خود را ذلیل و پست کند ،

(نقل از کافی)



آزادگی

... روزها گوسفندان خود را بچرا می برد و شب بخانه بر میگشت و با خاطری آسوده استراحت میکرد ، هرگز زیر بار منت کسی نمی رفت و از هیچ صاحب قدرت و نفوذی تملق نمیگفت آزادگی و عزت نفس را از مکتب اسلام فرا گرفته بود ، باینکه زیاد از سنش نمی گذشت روحی بزرگ داشت ، سختیها و مرارتها ، فرازا و نشیبهای روزگار ، و بالاخره تجربه های آموزنده او را در ردیف بزرگسالان و مردان فهمیده ، دنیا دیده و پخته ، قرار داده بود ، اغلب اوقات خود را در هوای لطیف و آزاد صحرا ، دور از سرو صدای ملالت بار شهر میگذراند ...
روحش همچون جسمش سالم و نیر و مند پرورش یافته بود .

* * *

آن روز که **هشام بن عبدالملك** برای شکار از شهر خارج شده و آهویی را که سگهای شکاری تعقیب میکردند ، دنبال مینمود باین جوان رسید و پس از آنکه عنان اسب را کشید و ایستاد در حالیکه یکدست را بکم زده و با دست دیگرش گردن اسب را نوازش میداد ، رو بچوان کرد و گفت :

پسر بچه ! میتوانی آن آهورا بگیری و برای من بیاوری .

جوان که سرگرم چرانیدن گوسفندان خود بود ، بامتانت هر چه بیشتر سر بلند کرد و باخونسردی نگاهی عمیق بعمورت هشام انداخت و سپس چنین گفت :

ای کسبکه قدر انسا نهی خوب را نمیدانی ، با چشم حقارت بمن نگرستی و چون ستمگران

مستبد سبک من زبان سخن گفتمی !

هشام : وای بر تو مرا نمیشناسی ؟ !

جوان : چرا ، تو را شناختم ، مرد بی ادبی هستی ، چون قبل از اینکه سلام کنی شروع بسخن کردی !

هشام : من هشام بن عبدالملک هستم !

جوان رواج هشام گردانید و در حالیکه با چوب دستی خود گوسفندانی را که از گله منحرف شده بودند هدایت میکرد، گفت : خدا ترا بکشد چقدر پر حرف و کم ظرفیتی ! .

در همین هنگام لشکریان هشام رسیدند و در برابر وی تعظیم فراوان نمودند ؛ جوان لبخند تمسخر آمیزی بر لبانش نقش بست و در دل گفت : این بیچارها بجای آنکه برای خدای آفریننده کرنش کنند ؛ در مقابل موجودی ضعیف و بیچاره و ستمگر سر تعظیم فرود میآورند هشام فرمان جلب جوان را صادر کرد و خود بشهر برگشت ، براریکه خلافت تکیه زد و سپس دستور داد جوان را احضار نمودند . جوان بارویی بازو قلبی گشاده در مجلس حاضر شد ؛ در آنجا صاحبان نفوذ و قدرت در برابر خلیفه زانو زده بودند .

جوان آزاده که در پرتو تعالیم عالیه اسلام شخصیت و بزرگی را تنها در اتکاء بخدا و فضائل انسانی میدانست ؛ بدون اینکه باین وضع توجهی بکند ؛ یگراست بطرف هشام حرکت کرد و چون خوب نزدیک شد ، ایستاد و نگاهش را بر زمین دوخت و ساکت ماند ...

یکی از اطرافیان خلیفه گفت : ای پسرک بی ادب چرا بر خلیفه سلام نکردی ، پسر نگاه غضب آلوده خود را با و انداخت و گفت : برای اینکه از مقام من کاستند و مرا کوچک شمردند ! هشام در حالیکه سخت خشمگین شده بود رو به جوان کرد و گفت : ای بیچاره ! روز مرگت رسید آرزوهایت بگور رفت و عمرت تمام شد !

جوان : ای هشام بخدا قسم اگر عمر من تمام نشده باشد از ناحیه تو هیچگونه ضرری بمن نخواهد رسید

یکی از غلامان گفت : بس کن ، سر جای بنشین . چقدر بی ادبی که بگفتار خلیفه کلمه بکلمه جواب میدهی !

جوان رو بفلام کرد و گفت : وای بر تو مگر کلام خدا را نشنیده ای : « روزی میآید که هر کس از خود دفاع میکند » (۱)

ای بیچاره درجائی که مردم در پیشگاه پروردگار بزرگ از خود دفاع کنند، آیا هشام کیست که من نتوانم در برابر او صحبت کنم و او را مورد خطاب قرار دهم ۱۴

هشام از شدت غضب سخت بر آشفت و از جای برخاست و دستور داد در همان مجلس سر جوان را از تن جدا کنند، اما با کمال تعجب ملاحظه کرد، جوان زیر شمشیر جلاد میخندد، هشام علت خنده او را در این موقعیت حساس سؤال کرد.

جوان جواب داد: همانطور که گفتم اگر عمر من سر نیامده باشد از تو کوچکترین ضرری بمن نخواهد رسید، اکنون اشعاری یادم آمد بگذار برایت بخوانم، هشام گفت اشعار را بخوان که آخرین لحظات زندگی را میگذرانی!

جوان خواند:

نبئت ان الباز علق مرة	*	عصفور برساقه المقذور
فتعلق العصفور فی اظفاره	*	والباز منه مک علیه یطیر
فاتی لسان الحال یخبر قائلًا	*	هاقد ظفرت واننی مأسور
مثلی فما یعنی لمثلک جوعة	*	ولئن اکتلت فاننی محقور
فتبسم الباز المدل بنفسه	*	طربا واطلق ذلک العصفور

یعنی: خبر دارم روزی از قضا چنگال بازی بگنجشکی بند شد.

گنجشک بیچاره در چنگال او گرفتار بود و باز با لجاجت خاصی پرواز میکرد.

گنجشک با باز بزبان حال گفت کیرم تو پرواز شدی و من اسیر دست تو.

اما مثل من نمیتواند آتش گرسنگی تو را خاموش کند، من طعمه مختصری هستم!

باز مغرور خندید و گنجشک از چنگال او آزاد شد.

هشام از این داستان منظوم خندید و از کشتن او صرف نظر کرد و دستور داد با او جایزه فراوان

دادند. (۱)

زندگی شدن مردگان از نظر قرآن و علم امروز

* مرگ و حیات زمین

* مرگ و حیات دانه گیاهان

در مقاله پیش گفته شد که قرآن کریم برای اثبات اینکه زنده شدن مردگان موضوعی ممکن و قابل قبول است راههای گوناگونی پیموده و با بیانات و استدلالهای مختلفی آنرا پابرجا و ثابت نموده است یکی از آن راهها توجه دادن به همین زندگی و حیات کنونی است که زمانی نبوده و حالا هست و شرح آن گذشت. استدلال دوم از راه توجه دادن به مردن زمین و زنده شدن آن و همینطور از راه توجه دادن به مردن دانه گیاهان و زنده شدن آنهاست و در حقیقت قرآن کریم وجدان ما را متوجه دورستاخیز کوچک که همیشه در برابر چشمان ما عملی میشود و زندگی مجدد و تازه ای پس از مرگ و میر پیدا میشود؛ میسازد تا با سنجش و قیاس رستاخیز بزرگ انسانی، با این دو رستاخیز کوچک مسلم آنرا نیز موضوعی ممکن و قابل تحقق بدانیم.

البته میدانیم که واژه «زنده» حق انحصاری انسان و حیوانها نیست بلکه نباتات و درختان نیز در اینجهت که موجودی زنده هستند با آنها شریکند منتها حیات و زندگی در آنها ضعیف تر و یک پله پایین تر است زیرا انسان و حیوان هم تغذیه و رشد دارند و هم ادراک، ولی نباتات فقط دارای همان دو مرتبه اولی هستند، ولی باید بدانیم که حیات و زندگی نباتات آخرین مرحله حیات نیست بلکه یک پله پایین تر از آنهم داریم و آن حیاتی است که در دانه نباتات مانند دانه گندم یا دانه نخود و امثال آنها موجود است و هنگامیکه با شرایط مخصوصی (مانند واقع شدن در آغوش خاک و رسیدن آب و هوا) همراه شد جلوه نموده و جوانه از آن هویدا میشود و امروزه با وسائلی که اختراع شده میتوانند این حیات را از او بگیرند و نگذارند رشد و نمو داشته باشد بلکه اگر اجازه بدهید میخواستیم بگوئیم دامنه حیات اینجام تمام شدنی نیست و با اصطلاح این قوس نزولی اینجا خاتمه پیدا نمیکند زیرا از این پایین تر هم داریم.

و آن زندگی است که برای زمین و یک ذره خاک ناچیز موجود است این زندگی اخیر همان نیروی رموزی است که در خاک نهفته است ولی هنگامیکه آب بان میرسد دل دانه ایرا که در آغوش خاک آرمیده است بیدار میکند و او را بشکل جوانه بیرون میفرستد این زندگی همان قدرت عجیبی است که وقتی با شرائط دیگر همراه شد منظره ای روح انگیز بوجود میآورد؛ که دل هر بیننده ایرا میرباید و او را مفتون خود میسازد! طبق اکتشافات عصری وقتی آب بذرات خاک میرسد نخست یک حرکت همه جانبه ای برای آنها پیدا میشود و سپس یک حالت رسیدگی و برآمدگی مانند رسیدن و برآمدن خمیر برای آنها دست میدهد آنگاه قدرت خیره کننده «نبات» و رویانیدن که همان حیات خاک است بمرحله تحقق رسیده و مشغول فعالیت و بیدار کردن دانه میشود.

* * *

قرآن کریم این حقیقت را در حدود یک هزار و چهارصد سال پیش که اصولاً از این اکتشافات خبری نبود صریحاً بیان نموده است، این بود خلاصه معنای حیات درباره زمین و دانه گیاهان هر چند این دو قسمت اخیر از معنی حیات مطابق با معنای معمولی و متعارف این کلمه نیست ولی حقیقتی است که «دین و علم» آنرا بیان نموده اند، اما هرگز آن دو هم انطور که برای انسان و حیوان مرگ است برای زمین و دانه نبات هم این مرگ موجود است منتها هم انطور که حیات آنها فرق دارد مرگ آنها نیز متفاوت است مرگ انسان و حیوان به آن است که تمام آثار حیاتی آنها که تغذیه و نمو و ادراک است از دستشان گرفته شود ولی مرگ یک دانه گندم بان است که نیروی رویایی از آن گرفته شود و نتواند رشد کند و بالاخره مرگ زمین هم باین است که آن حرکت و جنبش همه جانبه و برآمدگی و رویانیدن با آن همراه نباشد.

حالاکه دانستیم دانه نباتات و زمین هم مانند انسان دارای مرگ و حیات هستند با استدلال قرآن کریم توجه کنیم:

کتاب آسمانی ما در موارد زیادی از راه مرگ و حیات زمین بر «امکان معاد جسمانی» استدلال نموده است و در یک مورد هم از راه مرگ و حیات دانه نباتات. اکنون بعضی از آیات قسمت اول را بر ترتیب سوره های یاد میکنیم:

۱- سوره حج ذیل آیه ۵ میفرماید «وتری الارض هامة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت من کل زوج بهیج» یعنی میبینی که زمین بی جان و مرده است ولی وقتی آب بر آن فرودستادیم (نخست) جنب و جوش همه جانبه ای میکند آنگاه (مانند خمیر) بالا میآید و سپس (گلها و گیاهان زیبائی) از هر صنف میرویانند.

در نتیجه حالا که اینجا زمین مرده زنده شد و همه ما بارها این تجدید حیات را مشاهده نموده و مینمائیم پس چه بعدی دارد که پیکر تن ماهم وقتی مانند زمین مرده و بیجان شد دوباره بحال اول برگردد .

۲- سوره روم ضمن آیه ۱۹ میفرماید **و یحیی الارض بعد موتها و كذلك تخر جون** یعنی (خدا) زمین را پس از مرگش زنده میکند و شما هم همینطور «از زمین» بیرون میآید.

۳- و در آیه ۵۰ همین سوره میفرماید **فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلك لمحیی الموتی** یعنی نگاه بسوی نشانه های رحمت خدا کن که چطور زمین را پس از مرگ زنده میکند ؛ این خدا زنده کننده مردگان است.

۴ - سوره فاطر آیه ۹ میفرماید : **والله الذی ارسل الیاح ففتیر سحابا فسقناه الی بلدمیت فاحیینا به الارض بعد موتها كذلك النشور**، یعنی: و پروردگار کسی است که بادها را میفرستد آنگاه بادا بریرا بلند میکند سپس ما آن ابر را بطرف سرزمینیکه مرده است میرانیم و زمین را پس از مرگ با آن آب زنده میکنیم زنده شدن «مردگان» هم اینچنین است ؛ و در آیات ۳۹ سوره فصلت و ۱۱ زخرف و ۱۱ ق نیز از همین راه استدلال شده است .

* * *

و اما قسمت دوم که استدلال از راه مرگ و حیات دانه نباتات است در سوره اعراف آیه ۵۷ میفرماید **وهو الذی یرسل الیاح بشرأین یدی رحمته حتی اذا اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلدمیت فانزلنا به الماء فاخر جنابه من کل الثمرات كذلك نخرج الموتی** یعنی و پروردگار آنکسی است که باد را پیش از رحمت باران در حالیکه بشارت دهنده است میفرستد تا وقتی ابر سنگینی را بدوش میگیرد و آنرا بطرف سرزمین مرده ای میرانیم و آن گاه با آن ابر باران را فرو میفرستیم و سپس بوسیله باران میوه های گوناگونی «از زمین» بیرون میآوریم همین طور هم مردگان را «از زمین» بیرون میآوریم «ممکن است بعض آیات قسمت اول مربوط باین قسمت هم باشد» .

در اینجا از راه بیرون آوردن میوه ها که در حقیقت همان زنده شدن دانه ها است بر معاد جسمانی استدلال شده است .

بهترین راه تربیت

* عامل پیشرفت و انحطاط .

* اصول اساسی تربیت .

* تمایلات ایمانی .

* عامل پیشرفت و انحطاط

جوامعی که درد نیا وجود دارند ، بدون شك همه از نظر تمدن یکسان نیستند بعضی پیشرفت کرده و برخی عقب مانده اند ، در مقام بررسی عوامل پیشرفت و انحطاط چنین برآورد میشود ، که عوامل زیادی در پیدایش تمدن دخالت دارد . یکی از عواملی که تاثیر آن بسیار عمیق است ، موضوع « تربیت » است .

نتایج تربیتی افراد در اثر اختلاف نحوه های تربیت یکسان نمی باشد هر قدر روشهای تربیتی عالی تر و ارزنده تر باشد نتایج حاصله درخشان تر خواهد بود .

عده ای سعی میکنند بوسائل خارجی اثر تربیت را ، در کودک بوجود آورند ، و از باب مثال بوسیله تهدید یا مجازات های سبک و سنگین ، سعی میکنند راه صحیح را بکودک پیام و زند نتیجه ای که از این نوع تربیت بدست می آید ، بسیار ناچیز است ، و از این گذشته بیم و ترسی که در اثر این نوع کارها در کودک بوجود می آید ، زیان های جبران ناپذیری را در روح کودک بوجود می آورد . اعصاب بچه همیشه در انقباض مانده ، پروبال نمیگشاید ؛ و در نتیجه قوای دماغی او علیل می گردد .

اصول اساسی تربیت

در قبال این نوع تربیت نوع دیگری از تربیت وجود دارد ، که نتایج آن کاملتر است ، در این قسم تربیت ، سعی میشود که عامل تربیت در خود شخص بوجود بیاید ، پروان این نوع تربیت

عقیده دارند که یکی از پایه‌های تربیت صحیح این است که بچه‌ها از مکافات خارجی باید بی‌نیاز کرد یعنی بچه در انجام تکالیف خود یک نوع شادی و در عدم ایفای آن یک نوع ناراحتی درونی حس کند و بداند که این هر دو در خود او ؛ و از خود اوست .

روی این حساب کامیابی افراد در کارهای خوب ، بهترین پاداش است ، و ناراحتی روحی بهترین مکافات است که دامنگیر انسان میشود . مثل معروفی است ، میگویند : «چاه باید خودش جوش داشته باشد» این مثل از یک واقعیت مسلمی حکایت می‌کند .

چه در درون وجود فردی ؛ اگر زمینه‌های مساعد تربیتی وجود نداشته باشد ؛ عوامل راهنمایی که از خارج متوجه او میشود ؛ اثرات بارزی از خود بجای نخواهد گذارد . در مسائل تربیتی باید سعی شود که انگیزه روحی در طرف زنده شود ؛ چنین کودکی خود بخود مانند ماشین خود کاری بحرکت درآمده ؛ در اثر انعکاسات روحی بخوبیها روی آورده ؛ از بدیها گریزان خواهد بود در چنین افرادی که حرکات آنها از انگیزه داخلی سرچشمه میگیرد ؛ زمان ؛ و مکان ؛ و محیط چندان اثری نخواهد کرد ؛ و نیاز زیادی بمراقبت و نظارت خارجی ، نخواهد داشت .

تمایلات ایمانی

در تربیت های دینی ؛ باین انگیزه درونی توجه زیادی شده است ؛ بلکه اساس گرویدن بدین و شریعتی بر محور همین پیوند قلبی ؛ دور میزند . و روی همین اصل سعی شده است که در اثر انجام دادن دستورات دینی بر میزان آن انگیزه افزوده گردد ؛ و هر لحظه بر قوت و شدت آن اضافه شود . و بر اساس همین حقیقت ؛ اول موضوعی ؛ که دین بدان توجه میکند ؛ موضوع «ایمان» است ، پیش از آنکه اشاره ای به قوانین اجتماعی ؛ و دستورات فردی شود ؛ سخن از اعتقاد بمیان آورده میشود . این انگیزه درونی در قساموس دین بنام «ایمان» نامیده میشود .

کرداری که از انسان صادر میشود بر دو نوع است : نوع اول کارهایی است که همیشه دوام داشته و پایدار میباشند ؛ قسم دوم آنهایی است که پس از گذشت زمانی دوران آنها سپری شده عمرشان بسر می‌آید .

بدون تردید امتیاز این دو دسته در اینست که نوع اول ؛ بر اساس ایمان و اعتقاد بجای آورده میشود ؛ و حال آنکه نوع دوم در اثر تقلید و اطاعت‌های کورکورانه انجام مییابد از همین جا بدست آورده میشود که یکی از عوامل تربیت‌های غلط ؛ و غیر منطقی ، آنست که پدران با زور و توسل بکتک سعی میکنند ؛ فرزندان خود را بر و شهای دینی که خود بدان پای بند میباشند و ادا دار (بقیه در صفحه ۷۱)



شهید ثانی

(۲)

در شماره گذشته قسمت اول شرح زندگانی دانشمند بزرگ «شهید ثانی» را از آغاز ولادت تا آنگاه که از سفرهای مصر، فلسطین، سوریه، حجاز، عراق و روم (ترکیه) مراجعت بوطن نمود و دوران غوغای خلق بکار تألیف و تصنیف و تدریس و تعلیم و تربیت شاگردان نامی همت گماشت، نگاشتیم، و اینک بقیه تاریخ حیات درخشان او را بطور اختصار از لحاظ خوانندگان میگذرانیم:

شعاع فکری

بطوریکه در شماره قبل نوشتیم، بیشتر تحصیلات شهید در نزد علمای اهل تسنن بوده. وی بعد از آنکه مقدمات علوم و فقه و حدیث و اصول شیعه را بمیزان لازم از محضر دانشمندان و فقهای شیعه فرا گرفت، بکشورهای نامبرده که در قلمرو دنیای سنت و جماعت بود؛ سفر کرد و از دانشمندان اهل تسنن، رشته‌های مختلف علمی: ادبیات، و معقول و منقول را تحصیل نمود.

علاوه بر آنچه در شماره پیش نوشتیم شهید هنگام سفر مصر در «غزه» با شیخ محی الدین عبدالقادر بن ابی‌الخیر غزی ملاقات و درباره موضوعات علمی باهم مناظرات و مباحثات بسیار نمودند. در پایان، شیخ مذکور شیفته نبوغ و استعداد و فضل و کمال شهید دانشمند جوان شیعی شد و دوستی پایداری میان آنها برقرار گردید. بطوریکه او را بکتابخانه خود برد و اجازه داد که آزادانه بمطالعه و کاوش کتابها بپردازد و هر کتابی را خواست برای خود بردارد. بعلاوه بوی اجازه عمومی داد که بهر کس خواست از طرف وی اجازه دهد.

در روز جمعه ۱۵ ربیع الثانی سال ۹۴۰ هجری در مصر شد و نزد شهاب الدین احمد در ملی شافعی

کتابهای «منهاج السنه» نووی در فقه و بیشتر مختصر الاصول ابن حاجب و شرح عضدی را با حواشی سعدالدین تفتازانی و میرسید شریف جرجانی و کتب دیگری در منقول و معقول خواند و در سنه ۹۴۳ بوی اجازه داد .

همچنین نزد ملاحسین جرجانی (گرگانی) شرح تجرید قوشچی را با حواشی جلالالدین دوانی و شرح «اشکال التائیس» در هندسه تألیف قاضی زاده رومی و شرح چغمینی را در هیئت خواند و قسمتی از معانی و بیان و عروض را از ملا محمد جیلانی (گیلانی) و شهاب الدین حنبلی و ملا محمد استرآبادی فرا گرفت ، و از شیخ محقق ناصرالدین ملقانی مالکی دانشمند بزرگ «قاهره» تفسیر بیضاوی و غیر آنرا تحصیل کرد . شهید میگوید : در سرزمین مصر کسی را ندیدم که در علوم معقول و منقول بپایه او برسد .

و نیز در نزد این دانشمندان : ناصرالدین طیلاوی شافعی ، شمس الدین محمد نحاس ، شیخ عبدالحمید شمنودی ؛ شمس الدین محمد بن عبدالقادر عرضی ، شهاب الدین عبدالحق ؛ شیخ عمره ؛ شهاب الدین بلقینی و شیخ شمس الدین دیروطی ، قسمتهای دیگری از علوم اسلامی را تکمیل نمود ؛ و از این راه در علوم صرف ؛ نحو ؛ قرائنهای مختلفه قرآن ، معانی ، بیان ؛ عروض ، فقه ، اصول ، حدیث و تفسیر و کلام بر مبنای فکر اهل تسنن ، مهارت بهم رسانید و بمقام استادی رسید ؛ بهمین جهت بود که پنج سال در مدرسه نوریه بعلبک فقه چهارمذهب اهل تسنن را تدریس می کرد !

«شهید» از آن پس که در سال ۹۴۴ از سفر ترکیه و عراق مراجعت کرد دانشمندی «مجتهد» و نایبهای بزرگ بود . «ابن العودی» شاگرد دانشمندش در سالهای که در شرح حال او نوشته مینویسد : وی در آن موقع که ۳۳ سال داشت مجتهد مسلم بود ولی از افشای این راز که نائل بمقام اجتهاد گشته احترازی می جست .

وقتی شرح ارشاد علامه حلی را که نخستین تألیف اوست نوشت ، بکسی نشان نداد و کسی هم اطلاع نداشت . فقط من بودم که مطلع شدم . شهید هر قسمتی را می نوشت بهن میداد که مطالعه کنم . مانند این کتاب در «شعبه» نوشته نشده است ؛ و نخستین کتابی است که شرح و متن را با هم مزج کرده است . اگر این کتاب با تمام میرسید و دوره فقه را تکمیل میکرد نظیر نداشت وقتی در سال ۹۴۸ شرح ارشاد نامبرده (کتاب روض الجنان) بدست اهل فضل رسید مقام بلند شهید در فقه و علوم دینی آشکار گشت .

شهید دانشمندی پرکار ؛ گرانمایه ؛ جامع علوم اسلامی ؛ و مردی وارسته و زاهد پیشه و

پرهیز کار؛ و نمونه‌ای کامل از یک دانشمند اسلامی بوده است همه کارهای خود را شخصاً انجام میداد اگر هیچ کاری جز مشکلات آمد و رفت واردین و پذیرائی از مهمان‌ها نداشت، کافی بود که اوقات او را بکلی بگیرد؛ با این وصف بدون مساعدت دیگران و خدم و حشم زندگی شخصی و تأمین مخارج و امور روحانی خود را روی یک برنامه صحیح و منظم بخوبی انجام میداد با اینکه غالباً در حال هراس از دشمن میزیست و پیوسته در هول و هراس بسر میبرد. خود وی در آخر کتاب «شرح لمعه» مینویسد: این کتاب را در ضیق مجال و تراکم احوال که خود موجب تشویش فکر و بال بود، در شب ۱۱-ج-۱ سال ۹۵۷ نوشتم.

بعضی از دانشمندان نوشته‌اند کتاب شرح لمعه آخرین تألیف شهید است و در سال آخر زندگی و هنگامیکه قصد جان او کردند مشغول تألیف آن بوده، در صورتیکه شهید در سال ۹۶۶ بشهادت رسیده و شرح لمعه چنانکه خود در آخر آن مینویسد بسال ۹۵۷ یعنی ۹ سال قبل از شهادتش با تمام رسیده است.

شخصیت علمی وی

محدث بزرگوار مشهور «شیخ حر عاملی» مؤلف کتاب «وسائل الشیبه» که خود هم شهری شهید است در «امل الامل» مینویسد: «شهید در تمام فنون علم مهارت داشت، وی دانشمندی فقیه، محدث، مکلم و حکیم بود».

بهترین گواه جامعیت شهید در علوم اسلامی، آثار فکری و قلمی ارجدار اوست که هر کدام شاهد گویا و نماینده‌ی استادی و دقت نظر و تحقیق و احاطه و ابتکار و حسن سلیقه و وی در تمام رشته‌های علمی میباشد.

استادانی که دیده، شاگردانی که تربیت کرده و کشورهایی را که بمنظور کسب علم و فضیلت زیر پا گذاشته، و کتابهایی که نوشته است، همه و همه آن دانشمند عالیقدر را چنانکه میباید با عظمت جلوه میدهد.

مطابق نوشته کتاب «شهداء الفضیله» شهید ثانی جمعاً «۶۷» کتاب و رساله در فقه و اصول و نحو و معانی و بیان و در پایه و رجال و حدیث و تفسیر و حکمت و کلام نوشته است.

هما نظر که گفتیم: نخستین اثر علمی وی کتاب «روض الجنان» شرح ارشاد الاذهان علامه حلی است و مشهورترین آنها کتاب «شرح لمعه» یک دوره کامل فقه تحقیقی شیعه است که در نهایت اتقان و تحقیق و با قلمی محکم و استوار، نوشته است؛ و هر دو از کتب ذقیمت فقه و احکام استدلالی شیعه است کتاب «شرح لمعه» او از زمان مؤلف تا کنون پیوسته جزو برنامه رسمی حوزه های

علمی شیعه بوده و امروز نیز بهترین معرف شخصیت علمی اوست .

دانشمندی که از محض روی برخاسته اند

شهید ثانی با همه گرفتاری که در دوران زندگانی خود داشته است، علاوه بر مسافرت‌ها و اشتغال به تصنیف و تالیف و رسیدگی دقیق با مورزندگی و کسب معیشت که گفتیم همه را شخصاً عهده دار بوده است توفیق پیدا کرد، شاگردان بر ازنده و دانشمندان بلند آوازه ای تربیت کند که هر یک از مفاخر ققها و دانشوران نامی بشمار میروند. چند تن از ایشان بگفته «ابن العودی» اشخاص زیر می باشند:

۱- سید بزرگوار نورالدین علی بن الحسین موسوی عاملی است که بواسطه علاقه سرشاری که شهید بوی داشت، او را بامادی خود پذیرفت، و همچون فرزندش در آموزش و پرورش وی اهتمام میورزید، تا اینکه بمقام عالی علمی و عملی رسید و از خواص وی بشمار آمد.

نورالدین علی از دختر شهید، دارای فرزندی شد که او را «محمد» نام گذاشت؛ و او همان «سید محمد عاملی» مؤلف عالیقدر کتاب مشهور «مدارک» است که از بزرگان ققها بوده است.

۲- فقیه محقق و محدث نامور سید علی حسینی جزینی عاملی مشهور به «صائغ» مؤلف کتاب «شرح شرایع» و «شرح ارشاد» علامه حلی و غیره. مؤلف «ریاض العلماء» میگوید: در شهر «دهخوارقان» از مضافات تبریز، شرح ارشاد او را بنام «مجمع البیان» دیدم و در آن نوشته است که شرح دیگری هم بر ارشاد نوشته است.

۳- شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی، پدر شیخ بهائی، فقیه و دانشمند عالمی است. وی نخستین شاگرد شهید است که در سفر مصر همراه او بود و بار اول که شهید به «اسلامبول» رفت نیز با وی بود؛ و هنگام مراجعت، در عراق ماند و بعد از مدتی به خراسان رفت.

۴- علی بن زهره جبعی پسر عم شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی است. وی دانشمندی پاک سرشت و پرهیز کار و مردی نیک نفس بود؛ او نیز همراه شهید بمصر رفت و همانجا نیز وفات یافت.

۵- دانشمند بزرگوار شیخ محمد بن حسین مشغری عاملی - بگفته «امل الامل» وی از ققهای جلیل القدر آن دیار بوده است.

۶- سید نورالدین کرکی عاملی است که در «دمشق» میزیست و از بزرگان علما و خواص اصحاب شهید بوده است.

۷- بهاء الدین محمد بن علی عودی جزینی معروف به «ابن العودی» دانشمند مشهور است وی سالها از محضر پر فیض «شهید ثانی» استفاده کرد و از سال ۹۴۵ تا سنه ۹۶۲ که بایران و خراسان رفت در خدمت وی سرگرم کسب علم و فضیلت بود و از سرچشمه دانش آن مرد بزرگ استفاده هانمود.

«ابن العودی» بعد از مرگ اسفانگیز «شهید» بهاسحق اسنادی که نسبت بوی داشته و بمنظور قدردانی از آن فقیه عالیقدر، کتابی در شرح حال وی نوشته است و همان کتاب نیز مأخذ «امل الامل» و «روصات الجنات» و دیگر کتب بوده است.

«ابن العودی» در آن کتاب مینویسد: مطالعه سرگذشت علمای بزرگ و تاریخ حیات دانشمندان نامی بیشتر برای اینست که خوانندگان از آنان پیروی کنند و تأسی بر رفتار نیک آنها نمایند و با انوار چراغ هدایت آنها، رهبری شوند. و از اخبار جالب و لذت بخش زندگی آنان نشاط یابند شهید خود این موضوع را مکرر با خاطر نشان میساخت و برای انجام آن تأکید بلیغ میفرمود در کتاب «منیة المرید» نیز که در تعلیم و تربیت نوشته است؛ به تفصیل در این باره سخن گفته است. من هم به پیروی از آن استاد بزرگ، این کتاب را در شرح زندگی پرافتخار وی نوشتم و به «بنیة المرید من الکشف عن احوال الشهید» موسوم گردانیدم و آن را در یک مقدمه و چند فصل و یک خاتمه تنظیم کردم.

شهادت شهید

در میان دانشمندان شیعه که در هزار ساله گذشته همیشه پاسداران آئین پاک تشیع بوده اند بسیاری بدرجه عالی شهادت رسیده اند در کتاب «شهداء الفضیله» یکصد و سی تن از آنان را نام برده و با اجمال و تفصیل علل و چگونگی شهادت آنها را شرح داده است که همه بجرم «تشیع» یا بعنوان ریاست جامعه شیعه؛ و دفاع از حق و عدالت شریعت شهادت نوشیده اند، معروفترین و بزرگترین آنها، شهید اول و شهید ثانی هستند که هر دو از علمای طراز اول شیعه و هر دو نیز از مردم جبل عامل سوریه و لبنان بوده اند، و تقریباً با فاصله یکصد سال میزیسته اند. درباره شهادت شهید اول در شماره یکم سال پنجم سخن گفتیم و اینک علت و کیفیت شهادت شهید ثانی را میخوانید:

طبق نوشته علامه نوری «در خاتمه مستدرک» سید علی صانع شاگرد دانشمند شهید در آخر جلد سوم شرح شرایع بخط خود نوشته است: «شهید هنگام طواف خانه خدا در مسجد الحرام (مکه معظمه) اسیر شد آنگاه او را به اسلامبول بردند و روز جمعه و ماه رجب سال (۹۶۶) در حالیکه قرآن تلاوت می نمود بجرم تشیع کشته شد، باینکه وی در آن موقع مهاجر الی الله و غریب بود» محدث عالیقدر شیخ عاملی در «امل الامل» به تفصیل درباره علت و چگونگی شهادت شهید سخن گفته است که اجمال آن و سایر شواهد دیگر بدین قرار است: شهید بواسطه دانش بسیار و اعتقاد به تشیع، مورد رشک دانشمندان متعصب اهل تسنن قرار گرفته بود. پیوسته آزارش میدادند و او هم غالباً در بیم و هراس بسر میبرد در عین حال سرگرم کار خود بود. تا اینکه روزی

دو نفر مرافعه‌ای پیش او آوردند و شهید علیه یکی از آنها حکم کرد. محکوم از شهید نزد قاضی «صیدا» که مردی منصف بود شاکی شد، قاضی هم از فرصت استفاده نموده، سلطان سلیمان عثمانی پادشاه روم (ترکیه) که در آن موقع لبنان و سوریه هم جزو قلمرو او بود، نوشت که مردی شیعی در دیار ما مردم را به تشیع و گمراهی میکشاند و از مذاهب چهارگانه اهل تسنن خارج و در دین خدا بدعت میگذارد! سلطان سلیمان هم مأموری برای جلب شهید به «جبل عامل» فرستاد شهید برای فرار از اسارت بدست دشمن آهنگ حج کرد و برای چندمین بار زیارت خانه خدا رفت مأمور پس از ورود به جبل عامل و اطلاع از مسافرت شهید، بمکه آمد و پس از جستجوی زیاد او را در مسجد الحرام یافت.

در کتاب «لؤلؤة البحرين» مینویسد: شیخ بهائی بخط خود نوشته است: شهید رادر مسجد الحرام گرفتند و یکی از خانه‌های مکه بردند و یکماه و ده روز زندانی کردند، سپس با کشتی او را به قسطنطنیه (اسلامبول) پایتخت روم (ترکیه فعلی) بردند، آننگاه در کنار دریا سرش را از تن جدا ساختند و بدنش را سه روز روی زمین انداختند، و بعد بدریا افکندند!!

شیخ بهائی مینویسد: پدرم نقل کرد که: بامداد روزی بخدمت شهید رسیدم دیدم آن عالم جلیل‌القدر غمگین است و بفکر فرو رفته است. وقتی سبب پرسیدم، گفت: ای برادر! گمان میکنم من شهید دوم باشم! زیرا دیشب در خواب دیدم که سید مرتضی (دانشمند بزرگ شیعه) مهمانی مفصلی داده و تمام علمای شیعه را دعوت کرده است. وقتی من وارد شدم، سید برخاست و بمن خوش آمد گفت و فرمود: فلانی بنشین پهلوی شیخ شهید! من هم پهلوی شهید اول نشستم از اینرو تصور میکنم من شهید دوم باشم! (۱)

در کتاب مستدرک از کتاب «الدر المنثور» شیخ علی‌عاملی نوۀ شهید نقل میکند که نوشته است: جواب زیر را بخط شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (پدر شیخ بهائی) دیدم. ام که سید بدرالدین حسن بن شدم حسینی مدنی در مکه معظمه راجع به شهادت شهید و اینکه شهید چند سال قبل از مرگش محل شهادت خود را بوی نشان داده بود، سؤال کرده و آن دانشمند بزرگوار هم جواب مثبت داده است.

سؤال:

چه میفرمایند مولانا؟ آیا راست است که میگویند شیخ شهید وقتی در سفر اول که به اسلامبول میرفت و مولانا هم در خدمت وی بودید، از محلی گذشت و گفت: شخصی در این جا کشته میشود که مقامی بس بزرگ دارد، و چند سال بعد نیز در همان محل کشته شد؟

جواب: آری آن مرد بزرگ چنین گفت. و طرف خطاب او هم من بودم. شنیده‌ام که در همان محل هم به شهادت رسیده است! حسین بن عبدالصمد - ۱۲ ذی‌الحجه ۹۸۳ - در مکه معظمه (پایان).



پیروزی تازه سیاهان در مبارزه تبعیضات نژادی!

واشنگتن ۳۱ مارس - رویتر- امروز سیاهان آمریکا این حق را بدست آوردند که در دادگاههای ایالات جنوبی آمریکا قبل از نام آنها عنوانین «آقا»؛ «دوشیزه» و یا «خانم» بکار برده شود این حق بعد از لغو حکم محکومیت یک دختر سیاهپوست بنام «ماری هامیلتون» نصیب سیاهان شد .

مکتب اسلام همانطور که ملاحظه میکنید کار بجائی رسیده که ذکر عناوین آقا ، و خانم قبل از نام سیاهان یک پیروزی تازه برای آنها محسوب میشود !

ولی اسلام تقریباً در ۱۴ قرن پیش روی تمام این امتیازات موهوم خط بطلان کشیده و با اعلان حکم آسمانی ان اکرمکم عندالله اتقیکم پایه امتیاز و فضیلت را بر اساس تقوی قرار داده است .

قابل توجه وزارت فرهنگ

بموجب آزمایشی که در آلمان غربی صورت گرفته

مدارس مختلط زبان بخش است

در حال حاضر ۱۲۰۰ تن از پسران و دختران دانش آموز سن هشت تا چهارده سال در آلمان غربی مورد یک آزمایش تستی قرار گرفته اند ، تا صفات اجتماعی آنان را - از قبیل مهربانی - علاقه - خودپسندی - ذهن بینی - افسار گسیختگی - سازگاری ، و نظائر آن - تعیین نمایند گرچه این تست هنوز پایان نیافته ولی در مورد مسئله «مدارس مختلط» و تحصیل دسته جمعی دانش آموزان دختر و پسر نتایجی بدست آمده است که بسیار جالب توجه میباشد :

از جمله این نتایج اینست : دانش آموزان پسری که در مدارس مختلط تعلیم یافته اند

از حیث اجتماعی دارای عکس‌العملی بسیار مقدماتی میباشند . پسران در کلاس های مختلط بیشتر به پیروی از تمایلات خود عمل می نمایند ؛ و از حیث اجتماعی عقب افتاده تر ؛ و منفی تر از پسرانی هستند که در مدارس پسرانه درس خوانده اند و کمتر احساس علاقه و همبستگی نسبت به اجتماع میکنند . از آن گذشته پسران محصل مدارس مختلط به نسبت ، خود پسند تر و آماده تر برای حمله و دعوا میباشند ! .

در کلاسهایی که مختص به پسران میباشد وضع بسیار متفاوت است در اینجا شاگردان دارای آمادگی بیشتری در سازگاری و مصالحه بنفع اجتماع میباشند ، و بیشتر قابلیت انجام خدمات اجتماعی را دارند ؛ اینان معمولاً از منافع شخصی صرف نظر مینمایند ، و بیشتر در فکر حفظ منافع گروه و یادسته‌ای که متعلق به آن میباشد هستند و در مورد لزوم برای رفتای خود فداکاری مینمایند . در نتیجه این آزمایشها اینطور معلوم میشود که ظاهراً مقام اجتماعی پسران در اثر تربیت یافتن با دختران اگر هم مستقیماً مورد ضرر واقع نشود ؛ ناراحت و متزلزل میشود زیرا تمام صفاتی که به عنوان صفات منفی شناخته شده اند در بین پسرانیکه در کلاس های مختلط تربیت یافته اند شدت دارد .

«جرائد»

مکتب اسلام : امیدواریم اینگونه تحقیقات و آزمایش های علمی که توجه بدانها برای هر دستگاه تربیتی کمال لزوم را دارد مورد توجه وزارت فرهنگ قرار گیرد و برای جلوگیری از توسعه مدارس و مؤسسات مختلط اقدامات لازم بعمل آید چنانکه لازم است فکری بحال مدارس و مؤسسات مختلط موجود شود .

پزشکان آلمانی اعلام کردند :

زنان باردار یکماه قبل از وضع حمل نباید کار کنند

پزشکان معتقدند که علت عمده مرگ نوزادان و مادران آنها کثرت اشتغال مادران بکارهای خارج از منزل میباشد . مثلاً در آلمان غربی بیست و یک میلیون زن زندگی میکنند که یک سوم این عده صاحب شغل میباشند ...

با اینکه مقررات سختی برای مراعات حال این کارگران در آلمان اجرا میشود باز هم پزشکان به زنان باردار که به کار اشتغال دارند اخطار مینمایند از خطراتی که آنها را تهدید مینماید غافل نمائند و در حفظ سلامت خود و نوزادان خویش سعی بیشتری بنمایند از جمله این

خطرات تولد نوزاد قبل از موعد معین میباشد. وقتی به آمار مربوط به فوت کودکان نظری بیافکنیم مشاهده مینمائیم که ۴۸ درصد این تلفات مربوط به نوزادانی بوده که بموقع متولد شده بودند و ۵۲ درصد اختصاص به نوزادانی داشته که قبل از رشد کافی بدنیا آمده اند البته این آمار راجع به کودکانی است که مادران آنها به شغلی اشتغال نداشته اند ولی در مورد مادرانیکه کار میکنند این آمار متفاوت میباشد یعنی ۳۷ درصد از تلفات مربوط به نوزادان عادی و ۶۳ درصد مربوط به نوزادان زودرس بوده است. از طرف دیگر ناراحتیهای عصبی، انقباض ماهیچهها؛ اختلال در فشارخون و عوارض قلبی هم از آثار است که در زنان باردار شاغل بکار بسیار دیده میشود بنا بر آنچه در بالا ذکر شد پزشکان تقاضای تغییراتی در قوانین حفظ مادران از سندیگاها نموده اند مثلاً قبل از وضع حمل ده هفته و هنگام تولدهای زودرس ۱۲ هفته پس از وضع حمل استراحت را واجب می شمارند.

«جرائد»

نسل منحرف و جنایتکار!

کلاکتون - یونایتد پرس - بیش از ۱۰۰۰ نفر از دختران و پسران جوان انگلیسی دیروز در کلاکتون که واقع در کنار دریا است بلوا و آشوب ایجاد کردند و بمغازه ها حمله کردند و پنجره ها را شکستند، و میزها و صندلیهای یک رستوران کنار دریا را بدریا ریختند؛ و با پلیس و مردم عادی خیابانها یزد و خورد پرداختند تا نیمه شب دیشب پلیس ۹۷ نفر از آنها را دستگیر کرد!

بیشتر این جوانان با موتورسیکلت از لندن به اینجا آمده بودند؛ آنها هر کس را که جلو خود میدیدند، میزدند و هر چه را در مسیر خود می یافتند درهم میکوبیدند؛ کسانی که واقعه را دیدند میگویند: بسیار عجیب و غیر عادی و در عین حال وحشت انگیز بود؛ برای جلوگیری از اعمال این جوانان پلیس از شهرهای مجاور درخواست کمک کرد... **دیلی تلگراف نوشت که این جوانان مست بودند و قرص هائی از مواد مخدره خورده بودند.**

«جرائد»

مکتب اسلام بحقیقت مسئله جوانان و انحراف وسیع و دامنه داریکه در این طبقه بوجود آمده برای غرب مشکل عظیمی شده است، جامعه شناسان این نسل را نسل جنایتکار می نامند و این وضع را معلول زندگی ماشینی میدانند که افراد را غیر قابل کنترل بیار می آورد و اجتماع را پرنوسان و بی ثبات، و آن گهی توسعه عظیم مصرف الکل و مواد مخدره، در غرب این حالت بی ثباتی را چندین برابر میسازد. بنظر ما ایجاد و بسط یک آرامش روحی عمیق از راه تعالیم ایمانی و مذهبی و اخلاقی یگانه راه کنترل و ایجاد ثبات در این جامعه ها است، بر ماست که، تا این عامل مهم ثبات را داریم قدر آن را بدانیم و از سر نوشتی که دامنگیر نسل جوان غرب و غرب زده شده، همواره پیمانک باشیم.

در این شماره

بسؤالات زیر پاسخ داده شده :

* آیا زردشت دو گانه پرست بوده ؟

* و آیا «شیطان» که بوجود او عقیده داریم ، همان فاعل شر نیست ؟

* فلسفه حرمت غیبت چیست ؟

* فهرستی از خدمات برجسته آیت الله بروجردی

سؤال اول : آقای حسین نجمی پور- از اصفهان خیابان شاهرپور مینویسند : مقاله

«پایه های لرزان دو گانه پرستی از هم فرو میریزد» را در شماره سوم مجله خواندم. اگر در دین زردشت «ثنویت» است ، پس مسئله «شیطان» که فاعل شر است ، در دین مقدس اسلام چیست ؟ آیا کسانی که زردشتی هستند غیر موحد میباشند ؟ آیا «خدا» و «جبرئیل» و «محمد» (ص) همان «اب ، ابن ، روح القدس» با اعتقاد نصاری نیست ؟

پاسخ : روایات اسلامی درباره اینکه زردشت پیغمبر بوده یا نه ، مختلف است . آنچه در بعضی از روایات ما وارد شده وعده ای از علمای اسلامی هم گفته اند ؛ زردشت پیغمبر و موحد بوده است ، ولی بعدها دین او با اوهام و خرافات آمیخته شده و آن اثر توحیدی را در گون ساخته و بصورت «ثنویت» و دو گانه پرستی و اعتقاد به «یزدان» و «اهریمن» که یکی خالق «خیر» و دیگری خالق «شر» است ، در آمده است .

ولی «شیطان» از نظر اسلام بهیچوجه خالق شر نیست . اساساً هما نظور که در بحث خداشناسی گفته ایم در جهان آفرینش شری وجود ندارد شیطان يك مخلوق خطا کار است ، که مردم را وسوسه میکند آنهم نسبت به دسته خاصی نه همه بندگان خدا. قرآن میفرماید **ان عبادی**

لیس لك عليهم سلطان یعنی : تو (شطان) بر بندگان با ایمان من تسلط نداری ! البته افرادی که پیرو کیش فعلی زردشتی باشند ، موحد و یکتا پرست نیستند آنها دسته‌ای از موجودات جهان را خیر و مخلوق یزدان و دسته‌ای از موجودات را شر و مخلوق اهریمن میدانند و تکلیف غیر موحد هم معلوم است . اعتقاد به خدا و جبرئیل و محمد (ص) هم بهیچوجه با عقیده نصاری درباره «ا قانیم ثلاثه» اب ؛ ابن ؛ روح القدس ، مناسبت ندارد . ما خدا را تنها معبود و آفریدگار یکتا و خالق یگانه سراسر جهان هستی میدانیم و غیر از او حتی حضرت محمد (ص) و جبرئیل و سایر پیامبران و فرشتگان را مخلوق و آفریده او میدانیم که از خود هیچگونه اختیاری در این جهان پهناور هستی ندارند همه بنده او هستند و همه سربر فرمان او دارند . جبرئیل پیک وحی اوست و محمد (ص) فرستاده برگزیده او . قرآن مجید که مدرک اصیل تمام عقائد ماست این حقیقت را آشکارا در بسیاری از آیات بیان کرده است .

* * *

سؤال دوم

آقای حافظ خلخالی از «اردبیل» می‌پرسند : فلسفه حرمت غیبت و یاوه گوئی و فحش در دین مقدس اسلام چیست ؟

پاسخ : دین مقدس اسلام هر گونه عملی را که موجب هتک احترام مسلمانان باشد ؛ منع کرده و از این راه خواسته است مسلمانان با هم برادر و یکدل و در کردار و رفتار و طرز تفکر هم آهنگ و متفق باشند . بهمین جهت «غیبت» را که انتقاد غیابی از برادر مسلمان است ؛ بطوریکه اگر بشنود ؛ ناراحت و متأثر شود ، تحریم کرده و در قرآن مجید غیبت برادران امانی را مانند خوردن گوشت مرده آنها شمرده است !

غیبت موجب افشاء اسرار مردم و آشکار شدن نقاط ضعف مخفی و پنهان آنهاست ، و ثمره این نهال شوم قبل از هر چیز ؛ بدبینی و سوءظن شدید نسبت بیکدیگر ، و بالنتیجه پاره شدن رشته محبت و دوستی و برادری است . در محیطی که «غیبت» رواج دارد مردم نسبت بیکدیگر اعتماد ندارند ، و این «سلب اطمینان» در تمام شئون اجتماعی آنها اثر می‌گذارد و همکاریها و فعالیتهای دسته‌جمعی را از بین می‌برد .

زشتی یاوه گوئی و فحش و مفاسد آن احتیاج بیبحث ندارد ، آبروریزی ؛ پایمال شدن شخصیت دشمنی و عداوت و اختلاف و فتنه ... نتیجه این عمل ننگین است .

سؤال سوم :

عده‌ای از خوانندگان گرامی خواسته‌اند فهرستی از خدمات برجسته آیه الله فقید آیه الله بروجردی را بیان کنیم .

پاسخ : مرحوم آیت الله بروجردی در مدت شانزده سالی که عهده دار مرجعیت عالیہ شیعیان جهان بودند ، توفیق پیدا کردند ، آثار برجسته و باقی وارزنده ای از خود بیادگار بگذارند که فهرست آن ذیلا ذکر میشود و شرح آن نیازمند یک بحث طولانی است :

۱- حفظ و توسعه حوزه علمیه قم که از زمان ورود آن مرجع عالیقدر روز بروز بر اهمیت و کمیت و کیفیت آن افزوده شد ، صدها دانشمند و فضیلا جوان در این مدت از حوزه درس ایشان و دیگر اساتید عالی مقام برخاسته و اینک از علما و دانشمندان نامی هستند و در حوزه علمیه و سایر شهرستانهای ایران بانجام وظیفه علمی و دینی اشتغال دارند .

۲- طبع و نشر کتب دینی علمای گذشته که هر یک در خور اهمیت است مانند - کتاب «خلاف» و «تبیان» شیخ طوسی «جامع الرواة» ، «قرب الاسناد» ، «منتقى الجمال» ؛ و «جامع احادیث الشیعه» که مدتها جمعی از فضیلا حوزه علمیه با نظارت مستقیم خود آن مرحوم تنظیم و آماده چاپ ساختند و اینک جلد اول آن طبع و نشر گردیده است و یکی از بهترین یادگارهای آن مرد بزرگ است

۳- اعزام نمایندگان و مبلین بخارج کشور از قبیل اروپا و آمریکا ، و افریقا ، و مصر و دیگر کشورهای عربی که خود در معرفی شیعه بدنیای خارج تأثیر عمیق داشت ؛ و برای اولین بار در زمان آن مرجع عالیقدر و بابتکار ایشان صورت گرفت .

۴- تأسیس مدارس ؛ مساجد ، بیمارستانها ؛ درمانگاهها و کتابخانه ها ؛ و سایر ابنیه خیریه و اماکن دینی بطوریکه احصا شده این رقم از سیصد هم تجاوز میکند .

معروفترین این امکنه که بامستقیماً بوسیله ایشان تأسیس شده و یا بدستور معظم له و بابتکار ایشان انجام گرفته است بقرائز است :

تأسیس مسجد اعظم قم ؛ تجدید بنای مدرسه خان در قم ، مدرسه علمیه کرمانشاه ، مدرسه علمیه نجف اشرف ، مسجد ایرانیان در «هامبورگ» آلمان ؛ کتابخانه مسجد اعظم ؛ تعمیر و تکمیل کتابخانه مدرسه فیضیه ، مدرسه آیت الله بروجردی در اهواز ؛ و کتابخانه عمومی در مدرسه مزبور که روز عید فطر سال جاری بوسیله جناب آقای حاج سید اسمعیل مرعشی بنام «حضرت ولی عصر» افتتاح گردید .

در مانگاه آیت الله بروجردی در مشهد ؛ بیمارستان نکوئی قم ، حسینیه سامره ، بنای چهار مسجد بزرگ در افریقا ؛ مسجد بزرگ ایستگاه شاهرود ، مدرسه و مسجد درود ؛ دبستان (شبه تعلیمات اسلامی) در میانہ . و بنای حسینیه بزرگ و مجلل تهرانیها در شهر کربلا برای اطلاع کامل از کلیه اقدامات و کارهای برجسته آن مرحوم بکتاب «شرح زندگانی آیت الله - بروجردی» تألیف آقای علی دوانی مراجعه شود .

صفحه‌ای از جنگ‌های صلیبی

جنگ صلیبی عبارت از یک سلسله جنگ‌های خونینی است که اروپائیان برای فتح بیت المقدس و حکومت بر آن علیه مسلمانان برپا کردند .

این جنگ را باین مناسبت جنگ صلیبی میگویند که تمام مجاهدین آن ، صلیبی را که نشانه مسیحیت است بر شانه راست خود دوخته بودند .

جنگ صلیبی اگر چه بفتح سیاسی اروپا تمام نشد ولی نسبت بتمدن این قاره تأثیر نمایان بخشیده است . مجاهدین صلیبی در طی این لشکرکشی که مدت دو بیست سال بطول انجامید بتمدن درخشان اسلامی دست یافته آنرا برای قاره اروپا بارمغان بردند .

این فائده‌ای بود که در این جنگ نصیب اروپائیان گردید اما برای مسلمین دو فائده داشت : یکی اینکه این جنگ ثابت کرد که قدرت تمام اروپا نمیتواند با قدرت مسلمین برابری کند و اروپائیان نمیتوانند در شرق اسلامی تشکیلاتی برقرار سازند .

فائده دیگر این بود که مسلمین سوریه و فلسطین و مصر در طی این زد و خوردها بیشتر بنفون جنگی آشنا و تا حدود زیادی در این زمینه ورزیده شده بودند و بعد از چندی که دامنه حملات مغول بسوی آن منطقه کشیده شد توانستند بمدافعه پرداخته و از بپشروی این قوم وحشی بسوی قلب اسلام یعنی سرزمین حجاز و سایر سرزمین‌های اسلامی و ایرانی مکه و مدینه و اضمحلال اساس اسلام که مقصود اصلی این مهاجمین خونخوار بود جلوگیری نمایند .

میتوان گفت جنگ‌های صلیبی بمنزله سنی بود که پیکر مقدس اسلام را در مقابل انهدام و نابودی بیمه نمود .

در آن عصر ترکان سلجوقی بر سوریه و فلسطین حکومت میکردند و بمقتضای خشونت ذاتی خود با زائرین بیت المقدس که از اروپا بمنظور نجات از آتش جهنم بسوی مشرق رهسپار میشدند بدرفتاری کرده و اذیتشان مینمودند .

در میان این زائرین مرد متعصب و ماجراجویی بود بنام « پیرارمیت » از اهل فرانسه که از دست سلجوقیان اذیت زیادی دیده و از بدرفتاری آنان نسبت بمسیحیان متأثر شده بود . وی مصمم گردید که برای نجات اراضی مقدسه اقدام جدی بعمل آورد ابتدا برم رفت و از پاپ وقت

استمداد کرد .

دوربین دوم، با اجازه داد که برای رهایی مقامات مقدسه تمام نصاری رادعوت کند وی بلاد رنگ برای انجام همین منظور بسفر پرداخته به شهرهای ایتالیا و فرانسه و بعضی کشورهای دیگر رفت و در تمام امکانه فشارهای مسلمین را نسبت بمسیحیان باحالت گریه و زاری برای مردم شرح میداد و آنها را برای استخلاص اراضی مقدسه تحریک میکرد و به ثوابهای اخروی امیدوار میساخت خطا بهای او تاحدی زمینه را برای اقدامات اساسی آماده نمود در همین اوان امپراطور روم شرقی (الکسی که منن) که پایتختش در محاصره سلجوقیان بود برای جلب کمک مسیحیان اروپا نزد پاپ و سایر سلاطین بنای داد و فریاد گذاشت تا اینکه در مجلسی که در سال ۱۰۹۵ میلادی در «کلمون» منعقد شده بود تصمیم قطعی برای نجات اراضی مقدسه گرفته شد و بعد از گذشتن يك سال از این تاریخ که مقدمات حرکت فراهم گردید دولشکر بزرگ یکی به تعداد يك ملیون و سیصد هزار و دیگری به تعداد هفتصد هزار بسوی فلسطین رهسپار شدند و بالاخره پس از تحمل سه سال مشقت و دادن بیش از يك ملیون تلفات در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۰۹۹ میلادی (۲۳ شعبان ۴۹۲ هجری) شهر بیت المقدس را بتصرف در آوردند .

این تصرف بسیار وحشیانه انجام گرفت در آنروز وقیح ترین اعمال نسبت باهالی این شهر بوقوع پیوست و ننگین ترین کشتار عمومی بظهور رسید دیده میشد که جمعی سر از بدن آنها جدا شده و برخی صورت آنها از زخم تیر سوراخ گردیده جمعی تامدتی بحالت نیم جان باقی مانده بعد آنها را در آتش انداخته میسوزانند در معابر و میدانهای بیت المقدس از سرها و دستها و پاها تلهایی تشکیل یافته و از روی آن عبور میکردند ده هزار نفر که بمسجد عمر پناهنده شده بودند تمام آنها طعمه شمشیر واقع شدند. در معبد سلیمان خون بقدری جاری بود که تازانوی اسبها را میگرفت و اجساد مقتولین در آن غوطه میخورد .

مجاهدین صلیب با این قتل عام قناعت نکرده مجلس بزرگی تشکیل داده بمشاوره پرداختند در این مجلس مقرر گردید که تمام سکنه بیت المقدس اعم از یهود و نصاری و مسلمان از دم شمشیر بگذرند طبق این قرار تا هشت روز هر کس را که یافتند سر بریدند و یاد در شعله های آتش خاکستر ساختند ! ! مینویسند مجموع افرادی که در این هشت روز بقتل رسیدند شصت هزار نفر بودند که در میان آنها اطفال شیرخوار و پیران از کار افتاده و علما و زهاد گوشه گیر و تارك دنیا وجود داشتند.

سقوط بیت المقدس با این طرز وحشت آور برای مسلمین مصیبت گران و ضایعه بزرگی محسوب گردید و سلاطین اسلامی را بفکر چاره جوئی انداخت خلیفه فاطمی مصر و خلیفه عباسی بغداد که پیشان بشدت تیره بود بایکدیگر صلح کردند و امرای دیگر مسلمین تاحدود زیادی

بهم نزدیک شدند و بالاخره اختلافات خود را که موجب سقوط بیت المقدس گردیده بود کنار گذاشته در صدد دفع دشمن برآمدند .

مجاهدین صلیب که از بدو تصرف بیت المقدس این امر را پیش بینی نموده بودند در صدد توسعه تصرفات خود برآمدند و شهرهای زیادی را گشودند و از مجموع متصرفات کشوری بنام مملکت لاتن تشکیل دادند .

و از این راه بینه دفاعی و اقتصادی خود را محکم ساختند و برای نظم و حفظ متصرفات خود (مملکت لاتن) سه فرقه تشکیل دادند که اعضای آن وظیفه سر بازو راهب ، هر دو را داشتند .

۱ - فرقه سن ژان بیت المقدس یا مهمان نوازان .

۲ - فرقه پاسبانان معبد .

۳ - فرقه سواران آلمان

تا اینکه در تاریخ ۲ اکتبر ۱۱۸۷ میلادی (۲۷ رجب ۵۸۳ هجری) یعنی بعد از ۹۱ سال بیت المقدس دوباره بتصرف مسلمانان درآمد .

سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه خردمند و سلحشور اسلام تصمیم داشت در عوض کشتار دسته جمعی مسلمانان که در هنگام سقوط بیت المقدس انجام گرفته بود همه نصاری را بقتل رساند ولی در آن هنگام که شهر تسلیم میگردد و دروازه های آن بروی سر بازاران دلیر اسلامی گشوده میشد عفو عمومی و جلوگیری از قتل و غارت را اعلام کرد و با این ترتیب صفحه دیگری بر افتخارات جهانگشائی اسلام افزود و نام از جمنند خود را در ردیف سلاطین بزرگ جهان با افتخار تمام در تاریخ ثبت کرد .

سلطان صلاح الدین اعلان کرد که همه مردم بیت المقدس در امانند باین شرط که مردها با دادن ۱۰ دینار و زنهار با دادن ۵ دینار و بچهها با دادن ۲ دینار از این شهر خارج شده و با تمام دارائی خود بهر کجا که میخواهند بروند .

شهر بیت المقدس از سایر شهرهای مملکت لاتن امن تر شناخته شده بود به همین جهت امر را و فرماندهان نیکه در شهرهای دیگر میزیستند و زنهار و بچههای خود را در این شهر میگذاشتند این زنهار دارای بندگان و کنیزکان و جواهر گرانبها و لباسهای نفیس بودند صلاح الدین همه آنها را با آنان بخشید و بسوی شوهرانشان روانه کرد .

یکی از این زنهار مملکت شهر بیت المقدس بود صلاح الدین او را با تمام خدمتکاران و وسائل زندگی پر تجمل که داشت بنزد شوهرش که بدست مسلمین اسیر شده بود و این زمان در زندان

قلمه نابلس محبوس بود فرستاد تا با او بسر ببرد و همچنین زن «پرنس ارنات» را که فرماندار کرک و در جنگ «حطین» کشته شده بود اجازه داد که با تمام مالهایش از شهر خارج شود و بهر جا که دلخواه او هست برود.

در این میان که نصاری فوج فوج از شهر خارج میشدند اسقف بزرگ شهر همراه اموال فراوانی که قیمت آن بحساب در نیامد از شهر خارج شد بعضی بسطان گفتند بهتر است این اموال را بگیری و بین مسلمین تقسیم کنی سلطان صلاح الدین گفت خیر، ممکن نیست. من حيله و مکر نمیکنم و خیانت نمی‌نمایم و جز ۱۰ دینار فدییه مقرر چیز دیگر از او نمیگیرم و بالاخره با این ترتیب همه نصاری از بیت المقدس خارج شدند و بشهر «صور» رفتند.

اکنون این قوت و جوانمردی و آزادگی ملت مسلمانرا با عملیات شرم انگیز نصاری که در هنگام فتح بیت المقدس مرتکب شده اند مقایسه کنید تا بمفهوم جنگ از نظر اسلام و معنای صلحجویی از نظر نصرانیت واقف گردید.

(اقتباس از تواریخ اسلامی)

بخیل

علی علیه السلام میفرماید :
 البخل جامع لهماوی العیوب و هو زمام یقاد به الی
 کل سوء !
 بخل تمام نقاط ضعف عیبها را دارد ، و انسانرا بسوی انواع
 بدیها میکشاند !

(نهج البلاغه)

يك كنگره بی نظیر !

درجهانی که در آتش اختلاف و نفاق میسوزد ؛ و هنوز در نظر پیشتاژان تمدن آن «تیرگی رنگ بدن» گناه غیر قابل بخششی محسوب میشود.

درجهانی که برای تحصیل يك دانشجوی سیاه پوست در دانشکده سفیدپوستان چنان آشوب و اغتشاش و بلوایی برپا میشود که برای خاموش کردن آن يك قشون ۲۵ هزار نفری وارد میدان میشود ، آری در چنین دنیائی يك اجتماع يك ميليوني ، از تمام نژادها ، از نقاط مختلف گیتی ؛ از کلیه قاره های روی زمین ، در محیطی پراضفا و برادری و محبت و یگانگی و معنویت ، راستی ارزنده و پر قیمت است .

این کنگره عظیم همان مراسم «حج» و یکی از دستورهای مذهبی ماست که همه ساله بدون هیچگونه تشریفات و دعوت قبلی در روزهای معینی در کنار خانه خدا تشکیل میگردد ؛ و بهترین فرصت را برای تجدید مجدد و عظمت دیرین اسلام در سایه اتحاد و اتفاق بما میدهد .

اقسوس که از اهمیت و موقعیت این عبادت بزرگ مذهبی و بهره برداریهای شایانی که از آن میتوان نمود بسیاری از مسلمانان بیخبرند ، و این سرمایه بزرگ معنوی باسانی از دست می رود ، درحالیکه این کنگره بی نظیر جهانی میتواند بهترین اثر را در روابط مسلمانان جهان و همبستگی و فشردن صفوف آنها که رمز هر گونه پیروزی است بگذارد .

شاید درباره اهمیت این کنگره عظیم اسلامی همین جمله که از یکی از بیگانگان نقل شده کافی باشد او میگوید :

وای بر مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند ! وای بر دشمنان و مخالفان آنها اگر مسلمانان معنی حج را نفهمند

* * *

آخرین حج پیامبر

درست ده سال میگذشت که پیغمبر اسلام (ص) از «شهر مکه» مهاجرت نموده و در «مدینه» اقامت کرده بود . پیش از آن نیز سیزده سال در مکه ، مردم گمراه و مشرکان را به توحید و دین اسلام دعوت فرمود . رویهم رفته بیست و سه سال قائد عظیم الشأن مسلمانان جهان ، شب و روز در سفر و حضر با کوششهای خستگی ناپذیر آئین خدا را در سراسر عربستان و ممالک همجوار نشر میداد ، و مردم بیخبر را به پیروی از آن دعوت میکرد .

چون پیغمبر در سن چهل سالگی مبعوث برسالت شده بود ، اینك شصت و سه سال از عمر گرانبهایش میگذشت ، و رفته رفته مانند آفتاب تابانی ، در پشت ابرهای تیره از نظار جهانیان پنهان میگردید .

ماه ذی الحجّه سال دهم هجری فرامیرسید ، و موسم حج و زیارت خانه خدا نزدیک میشد قبل از هر کس پیغمبر (ص) خود را آماده انجام این فربضه بزرگ الهی میکرد ، و بدنبال آنحضرت رجال اسلام و برجستگان یاراناش نیز تدارك سفر میدیدند .

کاروانی بزرگ از «مدینه» باهنگ «حج» براه افتاد ، و با شرکت سایر قبائل عرب و مسلمانان آنروز ، مراسم حج باشکوهی هر چه تمامتر ، برای نخستین بار با تمام اعمال و دستوراتی که تا کنون سرمشق تمام زائرین خانه خداست ؛ انجام گرفت .

این سفر حج پیغمبر (ص) را نظر باینکه در همان سال آنحضرت رحلت فرمود و دیگر نتوانست بحج رود «حجّة الوداع» میگویند .

مراسم حج با تشریفات و شکوه هر چه بیشتر انجام یافت . کاروانها بحرکت درآمد و هر يك بسمت مقصدی براه افتاد .

در آن سال اکثر مسلمانان با استطاعت که در شبه جزیره عربستان میزیستند ، بحج آمده بودند ؛ و در آن کنگره بزرگ اسلامی آنها با حضور شخص پیامبر (ص) شرکت جستند و اینک که مراسم حج پایان یافته ، غالب آنها در التزام رکاب پیغمبر (ص) مراجعت می کردند .

آفتاب سوزان عربستان بعبادت همیشگی خود بیرحمانه بر بیابانهای وسیع و بیکران آن میتابید ، و هر لحظه شنهای سوزان آنرا داغ تر مینمود ، و بصورت کوره آهنگری در میآورد .

کاروان آرام آرام در هوای گرم و طاقت فرسا ، شهر مکه را پشت سر گذاشته ؛ و بطرف مدینه پیش میآمد ، پیغمبر و یاران بزرگش در وسط بودند عده ای جلو و بقیه بطور نامنظم بدنبال میآمدند .

این کاروانها که جمعاً يك کاروان بزرگ و تاریخی را تشکیل میدادند ، روز هجدهم ماه ذی الحجّه در طریق خود ، بمعلی رسیدند که آنرا «خم» میگفتند گودالی در آن محل بود که هنگام ریزش باران آب در آن جمع میشد . چون عرب چنین گودالی را «غدیر» میگوید ، آن سرزمین معروف به «غدیر خم» شد .

وقتی کاروان به غدیر خم رسید ، آفتاب نیمروز با اشعه سوزان خود در آن زمین شنزار هنگامه میکرد ، عرق از سر و روی مسافران جاری و نفسها از شدت گرما و زیادی جمعیت و خستگی سفر ، بشماره آمده بود .

در همین موقع، آری در این هنگام بیک وحی خدا بر پیغمبر (ص) فرود آمد، و عرض کرد: «ای پیامبر! آنچه خدایت بر تو نازل فرموده است باطالع مردم برسان. اگر نرساندی، رسالت او را انجام نداده‌ای. بگو - از کسی مترس - که خداوند تو را از دشمنان حفظ میکند». پیغمبر تسلیم امر خدا بود، با صدای رسا اعلام شد که آنها که جلو می‌روند برگردند و آنها که درد نبال کاروانند زود تر برسند، تا رسول خدا امر مهمی را آشکار سازد و مردم را در جریان آن بگذارد.

طولی نکشید که جمعیتی کثیر از مسلمانان صدر اول اسلام و برگزیدگان یاران پیغمبر و مجاهدان راه حق اجتماع نمودند تا در آن شرائط سخت و آنموقع نابهنگام و گرمای کشته، بسخنان مهم پیغمبر خدا؛ گوش دهند.

در این موقع بدستور پیغمبر (ص) منبری از جهازشتران درست کردند. آنگاه پیغمبر روی آن قرار گرفت، در حالیکه کاملاً مسلط بر جمعیت بود و مردم نیز بخوبی حضرتش را میدیدند کمربند داماد و پسر عمش علی (ع) را گرفت، و گفت: ای مردم! خداوند بمن وحی فرستاده که این سفر آخر تو است؛ و بزودی از دنیا بروی برای اینکه کار مسلمانان مختل نگردد و این وحدت و یگانگی که در بین مسلمین بوجود آمده است، از دست نرود و همچنان باقی بماند، شخصی را که از خاندان من است، و از هر کس بمن نزدیکتر و شخصیتش بزرگتر و سابقه دینیش بیشتر است بزمامداری مسلمانان و جانشینی خود برگزینم.

این شخص علی بن ابیطالب است که بر روی دست من می‌باشد و شما همه او را می‌بینید خداوند او را دوست بداد، هر کس علی را دوست میدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن میدارد و خواری گردان کسیکه دست از یاری او بردارد و یاری کن هر کس علی را یاری میکند...

بعد از آن خطاب به تاریخی پیغمبر دسته دسته آمدند، و خلافت بلافضل و جانشینی علی را در حضور «پیامبر» بوی تبریک گفتند، و این انتخاب و انتصاب آسمانی راست بودند.

بدینگونه مراسم تعیین ولایت عهد و جانشینی آن حضرت در سفر «حجة الوداع» پایان یافت. و مسلمانان حاضر با امیر مؤمنان علی (ع) که سوابق خدمات برجسته و درخشان او را در راه بزرگداشت دین خدا و شخص پیغمبر اکرم در موارد گوناگون بچشم خود دیده بودند، بیشتر آشنا شدند.

از آن تاریخ تا کنون نزدیک به چهارده قرن میگذرد، هنوز جهان اسلام بلکه جهانیان بزمامداری شایسته، پرهیزکار، شجاع، وارسته مانند علی (ع) بخود ندیده است؛ که چون اوحق و عدالت و آزادی را در دوران کوتاه خلافت خود رعایت کند؛ و جز خداوند، از کسی نترسد و همیشه با حق و عدالت راه رود.

(بقیه تفسیر قرآن کریم از صفحه ۸)

مزایای بیشمار فردی است؛ کشمکشهای فعلی را که در کشورهای سرمایه داری موجود است از بین برده؛ و بهترین عامل وصول را که همان ایمان دهندگان زکات و خمس است در پیروان خود بوجود آورده است.

نکاتی چند در آیه های فوق:

۱- اسلام معتقد است که دادن زکات نفوس افراد را از اخلاق رذیله مانند: بخل و طمع و پستی و مساوت تطهیر میکند و مردم زکات ده بر اثر پرداخت واجب مالی این سلسله از اوصاف بد را ریشه کن میسازند؛ و در نتیجه صفات برجسته ای مانند رأفت و محبت و نوع دوستی جایگزین آنها میگردد علاوه بر آن، نفوس اجتماع را از آفتها و انفجارها که غالباً از طرف بیچارگان صورت میگیرد مصون میدارد.

تطهیر بمعنای پاک کردن، و تزکیه بمعنای نمو و رشد گیاهانست، گویا صفات برجسته که خمیره ذات انسانی است بوسیله زکات دادن رشد و نمو می نماید.

۲- دعای پیامبر وسیله آرامش مؤدیان زکات است چنانکه میفرماید **وصل علیهم ان صلواتک سکن لهم** بر آنها دعا کن که دعای تو وسیله آرامش آنها است چنانکه دعای او وسیله آمرزش گناهانست: **ولو انهم اذ ظلموا انقمهم جاؤک فاستغفروا لله و استغفر لهم الرسول لو جدوا لله تو ابأرحیما** (نساء - ۱۴) اگر مردم زمانی که بر نفسهای خود ستم کرده اند پیش تو (پیامبر) میآیند و از خداوند طلب آمرزش میگردند و پیامبر نیز در حق آنها استغفار می نمود خداوند توبه آنها را می پذیرفت.

پیامبر اکرم علاوه بر این دو مقام؛ مقامات بزرگتری دارد که قرآن مجید و احادیث صحیح ما را با آنها هدایت می نماید؛ ولی وها بیان و کاسه لیسان آنها که از این حقایق بیخبرند و یانمی خواهند بفهمند؛ قصور را متوجه خود کنند نه قرآن و اخبار.

۳- زکات دادن را توبه عملی می شمرد چنانکه میفرماید: **ویقبل التوبه عن عباده** و از آنجا که پیامبر مبعوث و برگزیده او است زکات گرفتن او را بخود نسبت داده است و میفرماید: **و یاخذ الصدقات**؛ خداوند زکات می گیرد.

(بقیه از صفحه ۵۰)

کنند. و حال آنکه این نوع تربیت علاوه بر اینکه مفید نیست؛ زیان آور هم میباشد. این نوع تربیت غیر صحیح؛ سبب پیدایش عقده‌ها؛ و کینه‌توزی‌ها خواهد بود، و با ازین رفتن عوامل تحمیل و تهدید؛ تمام این افعال برچیده خواهد شد.

بنابراین پدران و مادران بجای توسل به تهدید و امثال آن خو بست پس از راهنمایی لازم کودک را بحال خود واگذارند؛ تا در صورت تمایل با میل و رغبت با انجام آن اشتغال ورزد؛ و اگر دیدند از این رهگذر نتیجه‌ای عایدشان نشد، سعی کنند با تشویق و ترغیب در پیدایش انگیزه درونی باو کمک کنند.

برخی از مریبان، در اثر اشتباه و آشنا نبودن با اصول اساسی تربیت، چنین می‌پندارند؛ که ضامن اصلی هدایت فرزند؛ مراقبت شدید از آنهاست؛ و در اثر کنترل دقیق میتوان از گمراهی و سقوط آنان جلوگیری کرد. گرچه نمیتوان تأثیر مراقبت را نادیده گرفت؛ ولی خطائی که در این نوع تربیت وجود دارد، اینست که توجهی باصل اصیل انگیزه درونی کودک نشده است علاوه بر اینکه مراقبت کامل و مداوم، برای هیچکس امکان پذیر نیست. اصولاً «وجدان اخلاقی» که منتهی به ایمان و اعتقاد درونی نباشد خواهی نخواهی در مواردی باعث شکست و تزلزل انسان خواهد بود، زیرا آنچه که بشر را از سقوط نگه‌داری میکند همانا تمایلات ایمانی است.

(بقیه از صفحه ۳۶)

پاکستان - دولت اسلامی:

پاکستان در اثر فعالیت خستگی ناپذیر «محمد علی جناح» و پشتیبانی «حزب مسلم لیک» یعنی مسلمانانیکه معتقد بودند تاریخ و مذهب و فرهنگ جداگانه اسلامی مستلزم ایجاد ملت جداگانه‌ایست بوجود آمد، در حالیکه هندوها با این عقیده مخالفت می‌کردند و معتقد بودند که مذهب نمیتواند اساس ملیت قومی بوده باشد. تشکیل پاکستان مستقل در مراحل اولیه کار مورد مخالفت حزب مودودی قرار گرفت ولی بعد آن حزب موافقت خود را با این امر اعلام داشت ولی در نحوه تشکیل دولت اسلامی پاکستان اختلاف نظرهایی بین حزب مودودی و حزب مسلم لیک و عناصر متجدد پدید آمد علاوه بر این مکتب «غلام احمد پرویز» با انتشار مجله ماهانه‌ای در دهلی با حزب مودودی بمخالفت برخاست و حجیت حدیث را رد کرد، این مخالفت نیز در تقویت حزب مسلم لیک مؤثر بود.